

بازرسی شد
۴۶ - ۲۷

۱۹۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
منطق فارسی
محمد المحدث حضرت الله جل جلاله
تألیف
۲۵۱۷
۲۰۹۹

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----

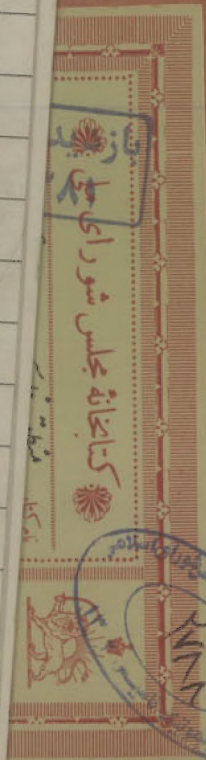
نسخه فهرست شده
۲۰۹۹

بازرسی شد
۲۷ - ۴۶

۱۹۲

باردید ۱۳۶۰

۱	
۲	
۳	
۴	
۵	
۶	
۷	
۸	
۹	
۱۰	
۱۱	
۱۲	
۱۳	
۱۴	
۱۵	
۱۶	
۱۷	
۱۸	
۱۹	
۲۰	



شماره فهرست شده
۳۰۹۹

بازرسی شد
۲۷ - ۳۶

۱۹۲

بازدید ۱۳۴۰

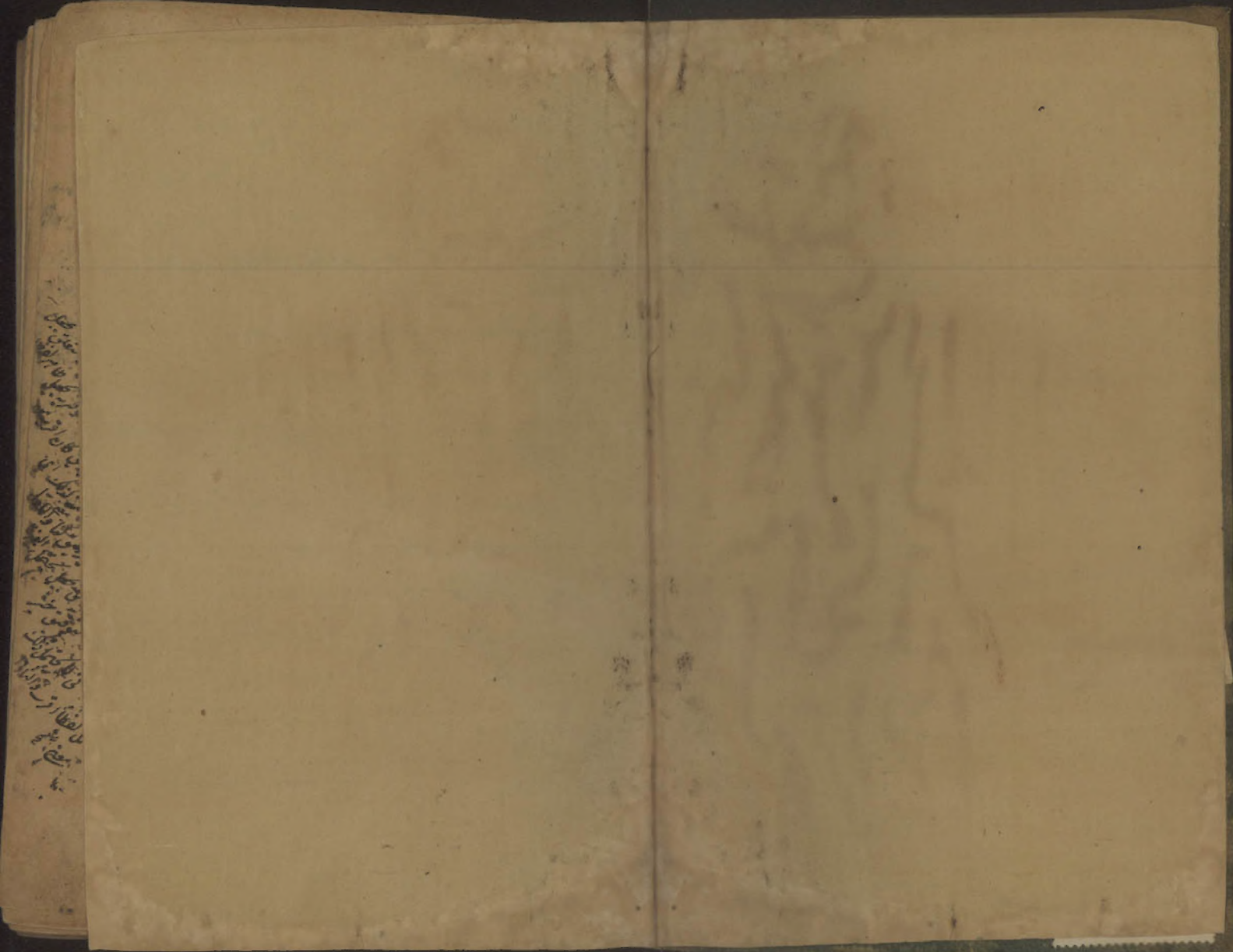
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مخطوطات فارسی
مؤلف: حمید الدین حضرت الله شیبی
موضوع: تاریخ
شماره: ۲۵۱۷
۲۰۹۹

شماره دفتر: ۲۳۵۲۱
۲۰۹۹

بازرسی شد
۲۳
۲۰۹۹

تغییر فرستاده
۲۰۹۹





شرح منظوم فارسی

12-13

پس نسبت میان شکر لغوی و شکر لغوی نیز عوالم خصوص من و جموعا به بود
و نسبت میان شکر لغوی و شکر اصطلاحی عوالم و خصوص مطلق است

و نسبت میا به حمد الهی و شکر اصطلاحی بن است و الف لام
الیه میانه بود که الف لام غلبه شده یعنی حقیقت و بهیته حمد مخصوص و ضابطه است
و میانه بود که الف لام مستغرق باشد یعنی محسوس از حمد مخصوص و ضابطه است

مقدّمه بزم اصح علم ذات واجب الوجود یعنی جمیع صفات

کمال است و بعضی گویند معنی وی کلی است محض در ذر و یعنی معبود تجلی الهی

و هدایت را داد و تعریف کرده اند بعضی میگویند دلالت بر صله مطلقه است

یعنی ساینده مطلوب و بعضی سیلونی و دالالت علی ایومین می مطلوب

مستغفار و وصول مطلوب است و ثانی مستغفار و وصول مطلوب است

اول شفقش شود بقلوب حذاي تعالی دانا شود و خندانان

یعنی ما قیوم خود را به امانت کردیم و ایشان را اختیار ضلالت کردیم و نیز

و هرگاه که بدایت در اینجا معنی در حالت موصوله الیه المصطوب باشد

معنی این باشد که ایشان بطریق رسیدند و اختیاری و خلاصه است

النفوس للاربعين لو كبروا الفهم
فقد لا ولا اولي ليعلمون
الباطنة الخارج الى
شعبي

[illegible]

دولت

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

کلامی یا محققاً دری مطابق واقع باشد واقع مطابق او خواهد بود
و چه تعقیل است معانی از طریق سببیه مثل مضاربه و مقارنه که
معنی دارد که هر دو یکدیگر را از دو یکدیگر کشند پس این قول در عقد رایش
جست که واقع مطابق است حق گویند پس فرق میان ایشان با اعتبار
و کاه اطلاق کنند هر دو را و سبب مضاربه یعنی مطابق سببیه
و حق یعنی مطابق تعقیل و بعد و بعد ظرف بنی منقطع الاضافه است
کلمه بعد و قبل و نظایران را از ظرف سببیه است که ضایع
نموده است یا مخدوف اگر نکرده است سببیه مضاربه ظرفیه
مثل و بعد الحمد و الصلوة و من بعد الامر و اگر مضاربه را یا این
یا است که سببیه است یا منوی است اگر سببیه است
می باشد سبب عامل مثل قبل بعد و اگر در سبب است بنی می باشد
بر عزم مثل بعد که درین تقدیر است که بعد الحمد و الصلوة فما بعد
فارحان اما است اگر چه در اینجا باضافه نیست غایتش چون محل است
تو هم وجود او می شود باین فاکر و یا آنکه اما مخدوف باشد و درین
تقدیر یا باشد که اما بعد فمما غایت نه تدبیر الکلام و مثالی

نصفی و اربعه صدی چند و اندک

بعضی سبیل است که درین کتاب است پس باید چنان باشد از منطق منطبق
 ازین کتاب و منعی چنین شده که این احض در اقام است و معانی است
 میانه حرف و مفروض به باشد که اگر مفروض اصل است حرف
 امر یا کوم که منطق مجبور خوانین است که کلام و ادوات اندر معانی
 از احضای که در فکرس در آن صورت است بر بعضی معانی معادین
 نیاید که منطق است و کلام اگر منطق مجبور خوانین است
 پس درین صورت منطق می شود و دستم اولی قرین معانی است
 مفروض به باشد مقدم را از مقدم گرفته اند یعنی مقدم که لازم باشد
 شده یا مقدم نیست یعنی پیش از مقدم که اگر با آنکه مقدم نیست
 یکی می دانند و اما مقدم را میگویند و از مقدم تا اکنون به غیر مقدم
 و مقدم اکنون تا پایان را میگویند که از مقدم مقدم شده باشد
 و این نیز از معانی منطقی باشد مقصود و این امر از آنست که مفروض
 شروع در علم باشد یا باشد و مقدم از علم منطقی که مفروض
 بر و شروع در علم خواند یا از مقدم خواند یا بصیرت خواند مقدم
 از میان چهار است در میان حق منطق و در میان خود منطق

کتاب

پایه

پایه

درج

در میان موضوع منطق در علم ترکیب این امور مقصود و ظاهر است که
 هر یکی مفروض علیه شروع منطقی خوانند اما این منطق در امور مفروض علیه
 بر منطق که مرکب از کلمات منطق را به پیش و چون نماند و شروع از منطق
 نماید که این منطق باشد و این حالت و اما میان نایه منطق را نیز
 شروع است در علم که منطق که مرکب از کلمات منطق را نماند و شروع
 در منطق که طلب شما باشد بعین اما موضوع علم که مفروض
 بر و شروع در علم که منطق که مرکب از کلمات منطق را نماند و شروع
 علی نایه و موضوع در نماند تا پیش از مفروض علیه شروع با بصیرت است
 العلم مقدم خوان کرده اند که می بایست که اول میان مایه منطق یک
 و بصیرت از میان احتیاج منطق را بسببیک که در ضمن میان احتیاج منطق
 و مایه منطق معلوم میشود و اما در ضمن میان مایه منطق احتیاج منطق
 نمیشود و بیاید است که میان احتیاج منطق مفروض نیست بر چهار مقدم
 یکی که علم بر و مقدم تصور و تقدین و یکی که هر یک از این تصور و تقدین
 بر و مقدم از معنی و نظریه و یکی که هر یک از تصور و نظریه را از تصور و مقدم
 و مقدم منطقی را از مقدمین ضروری و اصل میان که در منطق

درج

و یکی دیگر آنکه در هر خطه واقع می شود پس اول چیزی که می باید دانست
 آنست که تقسیم علم است مقصور و تعلیم ازین جهت شروع در تقسیم
 علم کرد و بعضی گفته اند که می باید که اول علم را در مرتبه میسر و آسان
 تقسیم میکرد و بعضی گفته اند که در مرتبه شریک تقویت علم کرد و آنگاه در مرتبه
 جزیی است اینچنین تقویت نمود و در هر دو سلسله اگر چه یکی که در مرتبه میسر و آسان
 تقوی از مرتبه میسر و آسان که در مرتبه جزیی که در مرتبه میسر و آسان
 میدانی باشد در جواب اختیار احدی از مرتبه میسر و آسان که در مرتبه جزیی باشد
 و از آنجا که تقویت کرده اند علم را در مرتبه میسر و آسان که در مرتبه جزیی باشد
 در حالت اول اگر چه جزیی باشد که در صورت حاصل در مرتبه میسر و آسان
 از مرتبه که کیفیت است و یکی حصول آن صورت در مرتبه میسر و آسان از مرتبه
 است و است یکی دیگر متولی کردن متعلق آن صورت در مرتبه میسر و آسان از مرتبه
 است و است پس بنا برین سه توفیق کرده اند از این جهت که میگویند
 که علم از مرتبه که نیست توفیق کرده اند علم را در صورت حاصل در مرتبه میسر و آسان
 نزد عقل و آنگاه یکی که علم را از مرتبه میسر و آسان که در مرتبه میسر و آسان
 از آن محسوس صورت شی نزد عقل و آنگاه یکی که میگویند که علم از مرتبه

مرتبه میسر و آسان
 از آن جهت که در مرتبه میسر و آسان

مرتبه میسر و آسان

انفکات تفریق کرده اند علم را بقول فیض انصورت در این علم که تقسیم
 مقصور و تعلیم میسر و آسان که از مرتبه میسر و آسان که در صورت حاصل
 اگر صورت نسبت به جزیی است یا سبیل تعلیم است اگر صورت
 غیر است مقصور و تعلیم توفیق کرده اند علم را اگر از مرتبه میسر و آسان
 بصورت حاصل از شی و عقل و اولی عند العقل است که از مرتبه میسر و آسان
 فی انما در مرتبه میسر و آسان که در صورت حاصل باشد در عقل است
 پس از آنکه در صورت جزیی که در عقل از مرتبه میسر و آسان که در صورت جزیی است
 که در عقل از مرتبه میسر و آسان که در صورت جزیی که در عقل از مرتبه میسر و آسان
 بخلاف عند العقل که در صورت جزیی که در عقل از مرتبه میسر و آسان که در صورت جزیی است
 باشد که در صورت جزیی که در عقل از مرتبه میسر و آسان که در صورت جزیی است
 که در صورت جزیی که در عقل از مرتبه میسر و آسان که در صورت جزیی است
 و چون از آن واقعاً در عقل میسر و آسان که در صورت جزیی که در عقل از مرتبه میسر و آسان
 پس حاصل تقسیم چنین است اگر صورت علم از آن نسبت به جزیی است
 خواه جزیی و خواه سبیل تعلیم است اگر غیر از آن که در صورت جزیی است
 مقصور است و در این مقام شبهه چندان نیست اول آنکه خلافت

خواهد بود و خواهد بود

میانه علما در آنکه تصدیق اهل حق است یا مجوی تصور است
با اذعان امام محمد باقر علیه السلام اختیار مذکور دوم کرده است
و می گوید که وجهی در تحقیق اول است و وجهی نیز در تحقیق دوم
کرده است و لهذا تصدیق اهل حق را در صورتی که در آنکه
میان قدها مساوی و در آنکه در تحقیق تصدیق پیدا در آنکه محبت است
نموده است که اگر کسی در آنکه کافی است تصور حکوم علیه و تصور
حکوم بر او اذعان نسبت به خود مساوی است که چنانچه در آنکه
می باید تصور حکوم علیه تصور حکوم بر تصور حکوم یعنی نسبت به خود
که عبارت است از اثبات حکوم علیه اذعان او قریب این نسبت
یا لا اذعان این نسبت و وجه اختیار مذکور اول است
و لهذا تفسیر کرده تصدیق را با اذعان نسبت و آنکه اذعان
النسبة اول و وجه اول تصور یعنی اگر صورت عامه غیر
اذعان و اذعان و وجهی باشد تصور است خواه که اذعان
باشد چون تصور زیرا باشد اما صلاحیت تعقیق اذعان باشد
چون عدم زاید و اذعان یا نسبت باشد که صلاحیت تعقیق اذعان

پنج

در آنکه حکوم

پایه

در آنکه باشد اما اگر آنکه اذعان شده باشد چون تصور
مشکوک که مقوم و قضایای تحقیقیه مثل اذعان نسبت به اهل حق
میباشد و نسبت به اهل حق و اذعان نسبت به اهل حق
تصور تصدیق میباید نظری لیل گفته اند اما ادعوی به اهل حق
بنا بر آنکه هر که را محبت نماید بر همان خودی باید که بعضی تصور
حاصل است و در آنکه یکی چون تصور در آنکه در دست و تصدیق
کرم است و آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
مخالف نیست یعنی نظریه در آنکه حاصل میشود چون تصور حقیقه ممکن
و تصدیق به اهل حق به اهل حق و اذعان نسبت به اهل حق این تصور میشود
که به اهل حق به اهل حق به اهل حق به اهل حق به اهل حق به اهل حق
تصور و اهل حق به اهل حق به اهل حق به اهل حق به اهل حق به اهل حق
و حال آنکه مقدمه دوم از این است که بعضی به اهل حق به اهل حق به اهل حق
منقسم می شوند به اهل حق به اهل حق به اهل حق به اهل حق به اهل حق
و این ترسیم به اهل حق است که هر که اهل حق تصور و تصدیق به اهل حق
و تطبیق به اهل حق این ترسیم معلوم می شود و به اهل حق به اهل حق به اهل حق

در آنکه حکوم

که جز بقیض آن کجاست این اطلاق منوط به واقع باشد و ثابت باشد
یعنی درای داشته باشد که تشکیک شکلک ایل شود و غیره و در
من کونیه و اطلاق و جازم غیر منطبق واقع و اطلاق مرکب کونیه
و اطلاق و جازم منطبق واقع غیر ثابت را تقلید میگویند پس بگویم
که علم فقط مشترک است و استعمال فقط مشترک در تعریف جاریست
همه است که با و شخصی را در معنی کند که فاعله و با باشد پس
المقول بهتر باشد از لفظ العلوم و قدر یقین فی الحقیقه این کاست
که در کجاست واقع میشود و در تحصیل معلومات از معلومات که در صورت
آنکه واقع میشود و حسیه در ترتیب معلومات و کما و در اول معلوم است
واقع میشود و کیفیت حسیه ازین هر دو قسم حسی از قریب منطبق معلوم میشود
و بعضی اقرض کرده اند که یکی از معلومات بیان منطبق است
که منطبق را از هر یکی کس توان کرد و فکر و تخیل را که هم از هر دو
جواب گفتند که این مقدمه در منضم علم غیر دردی است پس بگویم
بواسطه آنکه گفته است و بعضی از اینها را با فقره و فقره و آن کاست
با تخیل منطبق است و اطلاق حسیه است و هیچ الی تا درون منضم

و فقره

و بعضی

در اطلاق حسیه در کجاست واقع میشود پس منطبق با ششم باقی نمایی که کجاست
مراعات از من را از خطای که در کجاست منطبق است پس در منطبق
این منطبق قریب منطبق نیز معلوم باشد بگویم قانویت کجاست و بگوید
مراعات از من را از خطای در منکر و قانویت قیضه است که کجاست
باشد و جمیع جزئیات موضوع در موضوع العلوم مقدمه می باشد
من حیث بوسل الی مطلوب است و می نیست معنی اطلاق حسیه
موضوع هر علم است که کجاست که در علم از عوارض ذاتیه او در حسی
هر شی خارج از ان شی است که بر ان شی محمول شود و این خارج محمول
کاست که اولاً و بالذات عارض ان شی میشود و بواسطه ان شی دیگر
یا عارض ان شی میشود یا ثانیا و بالخصوص بواسطه ان شی دیگر و آن خارج
که عارض ان شی شود و اولاً و بالذات عارض ان شی میشود و میگوید مثل
که اولاً و بالذات عارض من می شود بواسطه ان شی دیگر و دیگر عارض ان
شود بواسطه ان شی دیگر و آن بود که آن واسطه مساوی ان شی می شود
یا حاصل از عوارض باشد یا عارض یا میان عوارض باشد و آن چنان
که عارض ان شی شود بواسطه ان شی دیگر که ان شی مساوی عوارض باشد

از هر دو

مثل چنانکه در مضامین می شود بواسطه تجویف میانه جبهه است که
 در می است چه توان گفت که هر متقی این است و بر عکس این است
 داخل عوارض از دست چه سادی شود بالذات است آن می باشد
 عارض شود بواسطه امر حقیقی مثل کتب که عارض حیران می شود بواسطه
 این که این انقضای می باشد بواسطه آنکه سر که انسان است
 حیران است با کس که از دست از او عارض غریب گویند و کس که
 عارض شود بواسطه امر حقیقی که با او را و در عارض ان می شود
 بواسطه حیران و بواسطه آنکه سر که از او عارض است که از غیر عارض
 غریب گویند و اینکه عارض می شود بواسطه می باشد مثل چنانکه در عارض
 حیران می شود بواسطه سینه و سینه و عارض این است بواسطه آنکه
 می توان گفت که سینه و سینه و سینه است این را نیز عارض
 غریب گویند و عارض که سر که می باشد عارض می شود بواسطه امر
 که آن امر حیران می باشد آن نیز داخل عوارض از دست است که
 تحقیق باشد که از عارض می باشد که از او داخل عارض می شود
 و میاید است که در عارض می باشد از عارض عارض می شود بواسطه آنکه

شرح

نور

و این

غرض از وضع هر قسم است که احوال موضوع او در آن معلوم شود
 و در مضامین فی الحقیقه عارض می باشد دیگر است موضوع علم منطق
 نظری است و نظری می باشد منطق بلکه از آن حیثیت که برساند این کس را
 بجهول نظری یا تصدیقی آن معلوم نظری از آن حیثیت که برساند
 این کس را بجهول نظری از معرفت میگوید بواسطه آنکه معرفت می باشد
 و چون آن جهول را به این کس نمی رساند از طریق او را معرفت میگوید
 و آن معلوم تصدیقی از آن حیثیت که برساند این کس را بجهول تصدیقی
 از آنجه میگوید بواسطه آنکه خبر از آنجه می گرفته اند یعنی غرض حیران
 بواسطه این معلوم تصدیقی که اثبات می کنند جهول تصدیقی این کس
 بر عارض می شود از آنجه میگوید این سینه می باشد با هم می باشد
 کرده اند که می گویند که موضوع علم منطق معرفت و حیران است و حال آنکه
 در این علم می کنند از حکایات محسن نیز در تصورات و در قضایا و احکامات
 قضایا نیز در تصدیقات و این که داخل در معرفت و حیران می باشد
 جواب گفته اند که آنها را داخل موضوع منطق نه است بلکه موضوع
 محض دانسته اند و این معصوم و بالذات در علم کتب از او باشد

لاشک نیست

و تفحص

بر تمام معنی موضوع لازم حیثیت که تمام موضوع را در است شلال است
لفظ است بر مبنای چیزی که نامی در است لفظ است بر مبنای موضوع
لازم حیثیت که بر مبنای موضوع را در است شلال است لفظ است
بر حیوان می باشد یا بر مبنای شلال است لفظ است بر مبنای موضوع
موضوع را در است حیثیت که خارج از موضوع را در است شلال است
لفظ است بر مبنای علم و صنعت که است و حیثیت کرده است
تا دلالت بیکدیگر متضمن شود و بواسطه آنکه می تواند بود که لفظی دلالت کند
بر شیئی که مطابق به معنی و معنی شلال است شلال است که یکبار در معنی کرده
از برای مجموع جرم و جرم و هرگاه که لفظ متضمن گویند و از دو
خواهند دلالت لفظ متضمن بر آن معنوی مطابق است و معنی تمام شلال
اما دلالت لفظ متضمن بر معنی مطابق به واسطه آنکه یکبار موضوع بود و از برای
از برای معنی و شلال است متضمن که بواسطه آنکه یکبار موضوع بود و از برای
مجموع جرم و جرم و پس معنی و شلال است و شلال است و شلال است
موضوع بود و از برای جرم و معنی و شلال است و شلال است و شلال است
تا دلالت بیکدیگر متضمن شود و بواسطه آنکه می تواند بود که لفظی دلالت کند

حیثیت

حیثیت است که تمام موضوع را در است مطابق است و تفحص تمام
و اگر از آن حیثیت است که خارج از موضوع است و مطابق است و شلال است
و اگر از آن حیثیت است که خارج از موضوع است و مطابق است و شلال است
تفحص و شلال است که معنی و شلال است لفظی و معنی مطابق و تفحص تمام
معنی است شلال است که معنی کرده اند که درین مقام دو معنی دیگر کرده
تفحص بیکدیگر می تواند بود حیثیت معنی است در حد و مطابق است و تفحص
و از شلال است و یکبار که یکبار که معنی شلال است شلال است و شلال است
سیان این دو معنی است که اگر معنی حیثیت شلال است شلال است
لیکن دلالت بیکدیگر متضمن می شود و اگر معنی حیثیت شلال است
بیکبار متضمن می تواند بود لیکن معنی معنی می شود و بواسطه آنکه یکبار
گویند که مطابق به دلالت لفظ است بر تمام معنی موضوع را در است
که تمام موضوع را در است معنی که بر آن یکبار که دلالت لفظی باشد
بر تمام معنی موضوع را در است حیثیت که تمام موضوع را در است بر مبنای
تفحص و از شلال است معنی معنی باشد و تفحص درین شلال است
که اگر معنی که در دو اول که مطابق است و تفحص باشد معنی حیثیت

چنانکه در شیء و موضوع
اوست که در شیء

جواب است و می تواند بود که جواب از سوال مقدم دیگر باشد که فرض
 کرده اند که می تواند بود که معنی موضوع باشد از برای یک معنی استمال
 این لفظ در خارج معنی کند یا در خارج معنی درین صورت
 دلالت او در خارج دلالت نفسیه است و دلالت
 است و توقع بر آنکه معنی اگر چه مطابق درین صورت محقق است
 اما تقدیری است یعنی معنی در او که اگر استعمال آن در آن
 کنند دلالت بر آن مطابق خواهد بود و درین احوال دوم اگر چه در
 اسم در سوالی تصور می شود که در جواب اما در سوالی بر طبق
 استعمال در خارج و لازم بطریق دیگر است و می تواند بود که
 پس دلالت مطابق خواهد بود و می تواند بود که موضوع نوعی را مقصود
 در جواب بوسیله آنکه توقع بر آنکه است اما در آنست که
 او نیست که دلالت تابع از او است و است اگر چه دلالت را
 تابع و وضع می دانست پس احتیاج بقید و توقع بر آنکه بود و در
 صورت دلالت مطابق خواهد بود و بوسیله آنکه عقلی است
 در خارج یا در داخل می کنند و وضع خواهد داشت و دلالت

می

محقق بر موضوع خواهد داشت خواه استعمال لفظ در آن موضوع
 کنند یا نه و این کاهیت پس اثر از آنکه در آن تقدیر است
 محققا دلالت بر آنکه میسر است که دلالت تابع از او است
 و این تقیید آنچیز است که در طول تراده و در طول در آنست
 نموده و می تواند بود که توقع بر آنست بر خلاف باشد که بعضی
 میگویند که دلالت تابع از او است و بعضی میگویند که دلالت تابع
 وضع است پس آنکه دلالت را تابع وضع دانند هرگاه که تقیید از
 محقق شود مطابق محققا لازم نیست که باشد بلکه کاهیت خواهد بود
 و کاهیت بر اینست که مطابق لازم تقیید از آنست است
 اگر چه گفت می تواند باشد اما این که استلزام علی الذمین واقع است
 و بالعکس یعنی مطابق استلزام تقیید از آنست است بدانکه هرگاه که
 و سند مطابق تقیید از آنست است و یکدیگر بطریق استلزام شش صورت
 احتمال از استلزام مطابق تقیید از آنست است و بالعکس آن استلزام
 از آنست است و بالعکس آن استلزام تقیید از آنست است و بالعکس آنست
 شد چهار احتمال واقع نیست و آن است که مطابق تقیید استلزام

و مطابقت مستلزم التزام باشد و تعین مستلزم التزام باشد التزام
 تعین باشد و در دو وقع است یکی آنکه تعین مستلزم مطابقت باشد
 و دیگری آنکه التزام مستلزم مطابقت بوده باشد و اما مطابقت مستلزم
 بواسطه آنکه میتواند بود که لفظی موضوع باشد از برای چیزی
 پس مطابقت باشد بی تعین و اما آنکه مطابقت مستلزم التزام است
 بواسطه آنکه شاید که لفظی موضوع باشد از برای چیزی که او را لازم
 باشد پس مطابقت باشد بی التزام و تعین نیز کرده اند و بعضی را که لازم
 و تعین باشد باشد بلکه شاید که هر معنی که مقصود شود لازمی باشد
 مستلزم شود و غایتش آنکه حکم که لازم باشد باشد و تعین باشد
 و این معنی نیز مستلزم تعین است و است یا قیود اند و اگر معنی
 مستلزم التزام باشد بواسطه آنکه قیود هر معنی که است این را لازم
 دارد و اگر معنی غیر از این در باب التزام قیود است بواسطه آنکه
 که گویا ازین لازم می آید که اگر لازم و معنی نخواهد این لازم نیست
 بواسطه آنکه می آید که گشتی ازین لازم می آید و اما تعین نیز
 در معنی آید و اگر لازم خارجی می آید لازم خارجی معنی نیست و چون

۱۴۸

و معنی

و معنی که دلیل استلزام مطابقت التزام و قیود تعین و تعین
 دلیل عدم استلزام نیز قیود تعین بی دلیل درین سلسله وقت است
 تعین التزام را بعینه حکم استلزام مطابقت است التزام را این اوست
 در هر دو توقف است و اما استلزام التزام تعین را حکم استلزام مطابقت
 تعین را از برای آنکه معنی سبب را اگر لازم و معنی باشد بی مطابقت التزام
 خواهد بود بی تعین پس سبب که مطابقت استلزام تعین نیست التزام مستلزم
 تعین نیست و اما موضوع آن قصد مجرب است و دلالت علی جزای تعین
 یعنی لفظ موضوع اگر قصد کرده شود مجرب ازین لفظ دلالت بر جزای
 او مرکب است پس در تعین نیز مرکب چهار چیز باشد جزای لفظ جزای
 جزای لفظ و جزای معنی یکی دیگر که این دلالت مقصود باشد و در این
 کیفیت مفروض حاصل میشود اول آنکه لفظ جزای را شش باشد که هر یک
 معنی باشد پس چون جزای است تمام دوم آنکه معنی جزای باشد
 که اگر جزای را شش باشد مفروض باشد مثل لفظ است که موضوع است
 از برای آن است لفظی و آن است جزای را در یک لفظ لفظی و آن
 جزای معنی که لفظ جزای را شش باشد و معنی جزای را شش باشد

نقطه ذات بر جزئی نیست بلکه آن نیز مفروض است این قسم
که جزو نقطه دلالت میکند بر معنی متناهی بود که در مصادرات میکند
بر معنی مثل بدیهه که موصوفه از برای آن است معین و جزو نقطه اولی
دلالت بر معنی میکند بر معنی نه بود که جزو نقطه دلالت بر معنی کند
اما کفایت جزو معنی آن خط باشد مثل عبادت که موصوفه است از برای
این ذات و نقطه اولی و جزو اولی که معنی دیگری است و جزو
اولی و این جزو نقطه دلالت میکند بر معنی بر خط که عبادت دلالت
نکند بر وجودیت و آن دلالت بر ذات و واجب تمام است
و آن ذات مقدس است که در معنی عبادت نیست چنانکه آن
جزو نقطه جزو معنی مقصود است که جزو نقطه دلالت کند بر جزو
اولی مقصود باشد آن نیز مفروض است مثل معنی مطلق که
هم شخص است فی سائر این صورت نقطه اولی و جزو اولی که
و آن معنی و جزو اولی و این جزو نقطه دلالت بر جزو معنی
تو معنی دیگر با عبادت وضع علی کمال آن معنی چنانکه با عبادت
و معنی که جسم مادی جسمی متحرک مالا دارد است و این معنی جزو

آن در ذات بود بلکه آن ذات انسان یا شخص است این معنی
و این است پس جزو نقطه اولی که گذر جزو معنی اولی و این دلالت مقصود
از برای آنکه در این صورت از مجموع حیوان مطلق آن ذات میسر است
و این نیست که حیوان در این وضع علی جسم مادی جسمی متحرک مالا دارد
خطا کند بلکه حیوان با عبادت این وضع از قبیل ذات در زیر و کس
که در نقطه اولی که در ذات این طریق که در معنی عبادت که دلالت
تو معنی اولی است لازم می آید بر معنی که در تعریف مرکب نهید و نهید
بر خط که از دلالت مقصود نمی شود پس با ذکر دلالت اجتناب از خط
نیست و از اینجا میمان آن در اصل دیگر که در اصل و نقطه اولی که در
معلوم میگرد و محقق دوازده با حکمت است که دلالت در اینجا
حاصل معنی اولی است و معنی مقصود تو معنی است اما نام جزو اولی
و آن معنی مقصود و وسیله معنی این مرکب با نام است یا مقصود
نام است که هیچ اسکوت باشد معنی هر کما مستحکم سکوت کند خط
اشطاد که در حکوم علی که حکوم بر حکوم علی باشد و مرکب
نام بر دو قسم است جزو اولی از خبر است که نقطه مقصود او که در خط

در قایل و واقع احوال صدق و کذب باشد و قید قطع و نفی
 و واقع که لازم نیاید که احوالی که کذب باشد در کتب باشد
 اگر کسی صحت داشته که احوالی که در حق و حقیت مثل سحرین
 یا کذب است که در حق است مثل احوال از قولین خبر درین
 احوال و معلوم اینست که قطع نظر از احوال قایل علم بر واقع بقوت خبر
 از برای هر چه که در طلب خبری است از خبری و این دو معنی احوالی
 صدق و کذب و از برای این است که احوالی صدق و کذب
 نه است باشد مثل امر و نهی که در مقام و غیر آن مرکب از خبری مثل
 زجر فایده مرکب از امر و نهی مثل امر و نهی مرکب از قطع است
 هیچ اسکوت باشد یعنی هر یک اسکوت برانی اسکوت می طلب بر اشتغال
 بی حکوم و به و کذب بی حکوم علیه نه و مرکب از قطع و امر است
 تعقیدی و غیر تعقیدی و مرکب تعقیدی است که در حق و بی دلیل
 باشد یعنی مختصراً ل باشد و نه و با من و مثل مقام زجر و غیره و چون
 مثل بیوان احوال و خبر و غیره مثل خبر و امر و نهی که در کتب
 صدق است و بعضی عبارات خبر و امر و نهی مرکب تعقیدی

از دو قسم توصیفی و احادی و در حق خداوند است و مرکب غیر تعقیدی است
 که در حق نیست اول باشد مثل فی الارض و غیره و الا غیر تعقیدی که در کتب
 بخودی از لفظ موضوع و لالت بر خبری و این لفظ مفرد است
 و معلوم شد که احوال و خبری چهار است و همان استقلال فی الارض است
 علی احدا لا زمت کلمه خبر و نه اسم و الا لا و نه چون فارغ شد از تقسیم
 لفظ موضوع بمفرد و مرکب شروع کرد و تقسیم هر یک از لفظ مفرد و مرکب
 و مقدم داشت تقسیم مفرد را زیرا که مقدم است بر مرکب اطلاق و مرکب
 و هر دو کلمه و ادوات و برای آنکه معنی وی استقلال است یا استقلال نیست
 اگر استقلال است یا دلالت میکند همیشه بر احوال و نه خبر و دلالت میکند
 کلمات و اگر چنین باشد اسم است خواه آنکه احدا دلالت کند
 یا آنکه دلالت کند لیکن همیشه باشد مثل لفظ زمان و ماضی حال
 و مستقبل و اگر استقلال نیست در دلالت بر معنی ادوات است
 و مراد از معنی آن محدودیت است که حاصل میشود و کلمه را با خبر حرکت
 و سکون است و تقسیم بعضی در وقت بعضی یا غیر بعضی از بعضی دقیقه
 در ظرف کلمه یا استقلال آن که در کتب باشد مثل لفظ ماضی و حال و مستقبل

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى عليه السلام

برخی از افراد انصاف و حق می آید و اگر تصادف باشد که یکی از
او را در چیزی که یک کلمه برایشان افتاده و دیگری تصادف می آید و آن یکی دیگر
برخی از افراد این تصادف می آید پس نسبت علوم و حضور و حضور
مثل انسان و حیوان برخی از افراد انسان تصادف می آید و انسان
برخی از افراد و تصادف می آید پس بر مخرج علوم و حضور و حضور
یک حربه کلی و یک سالیه خری باشد و اگر تصادف می آید
از او حضور و بر وجه کلیت مثل کل انسان حیوان و عدم تصادف
بر بعضی از افراد و تصادف می آید پس بر بعضی از انسان
و اگر تصادف می آید پس جانب کلی باشد و تصادف می آید پس
از جانبین می آید پس هر یک از این دو یکی بر بعضی از افراد و دیگری تصادف
آید پس علوم و حضور و تصادف می آید و تصادف می آید و تصادف می آید
بر بعضی از افراد و تصادف می آید و تصادف می آید بر بعضی از افراد و تصادف
صادق می آید و تصادف می آید و تصادف می آید و تصادف می آید
و تصادف می آید و تصادف می آید و تصادف می آید و تصادف می آید
حق می آید و تصادف می آید و تصادف می آید و تصادف می آید

کتابخانه عمومی

صادق خواهد بود و صدق هر یک به جهت از او دیگری یکسری
 خبری است مثل بعضی امان در بعضی سببی از بعضی امان لیکن چون کسی
 سوچه خبری امان بود چه خبری است پس سوچه خبری و چه خبری دیگر
 لازم بود از این جهت گفتا یکسوچه خبری کرده اند که
 سوچه خبری که او حکم را در او صدق از سوچه خبری در او حکمت
 که عدم صدق کلی از سوچه خبری در او کلی است و این یکی
 کلی سوچه خبری است مثل بعضی امان در بعضی سببی بعضی امان
 پس امان در او کلی کرده اند که کسی که نیست سبب و او کلی
 میوه و سوچه خبری در کلی سوچه خبری نیست مگر در کلی باشد
 این مگر جواب است که هر که در این سوچه خبری است یکی از کلی
 و کلی باشد سوچه خبری که کاملاً است و کلی در این سوچه خبری
 که در این سوچه خبری که در کلی سوچه خبری که در این سوچه خبری
 سوخته شود سبب بعضی امان و کلی سوچه خبری که در سوچه خبری
 سوخته است که در کلی سوچه خبری امان در او باشد سبب بعضی
 امان سوچه خبری خواهد بود و این سوچه خبری که در سوچه خبری

صادق آید صدق کلی که اگر چه بعضی بر دیگری صادق نیاید بعضی
 بعضی دیگر بر آن دیگر صادق آید و الا اطلاق بعضی لازم بود
 صورت که بعضی بر بعضی بعضی دیگر صادق است و این سوچه خبری که
 بعضی دیگر بر او صادق آید سوچه خبری که اطلاق بعضی لازم بود
 پس بعد از این در آن دیگری یا نیست شده باشد پس سبب بعضی
 باشد و این یکی سبب بعضی است و این سوچه خبری که در بعضی
 که بعضی سبب و این سوچه خبری که در بعضی سبب و این سوچه خبری که
 و این سوچه خبری که در این سوچه خبری است سوچه خبری که در این سوچه خبری
 از اطلاق صادق می آید و اطلاق بر بعضی از اطلاق صادق
 می آید و سبب بعضی امان که در اطلاق و اطلاق با سبب
 است و این سوچه خبری که در این سوچه خبری است و این سوچه خبری
 و اطلاق بر بعضی از اطلاق است و صادق می آید که اگر در این
 بر بعضی از اطلاق یا بعضی که در این سوچه خبری است و این سوچه خبری
 سوچه خبری که در اطلاق بعضی لازم بود و این سوچه خبری که
 بر اطلاق صادق آید بعضی که در اطلاق با سبب بر اطلاق صادق

این کتاب در کتابخانه
موزه و کتابخانه
مجلس شورای ملی
تهران

مجلس

43

مشترک و اگر کسی اهل کند از حق مشترک میانه دید و هر دو که در جواب است
واقع می شود و اگر مختلفه حقیقه باشد در جواب معین واقع می شود و مشترک
و اگر کسی اهل کند از حق مشترک میانه آن در جواب می توان واقع
می شود و پس معلوم شد که جنس کلی است که متوال می شود و مورد مختلفه الحاق
در جواب با و چون کان جواب معین الحقیقه و مع بعضی اشکات است و در جواب
و مع بعضی قریب که حیوانات و از جمیع کتب معین می آید این مذکور شد
که جنس متوال می شود و بر همه انواع مختلفه الحاق می شود و دیگر پس از این می شود
مشترک است و جدا و درین جنس و در هر که که سوال کند از حق مشترک
این مشرک است با عرض در جواب واقع خواهد شد پس هر جواب
و اولی از بعضی مشرکات در جنس که سینه جواب از حق مشترک است
و دیگر از آن جنس و پس از این جنس قریب است مثل حیوانات که جنس است
و هر که که سوال کند از آن و بعضی از مشرکات حیوانی و اگر کسی
در جواب چون متوال می شود و هر که که سوال کند از آن و در
مشترک است مثل این علم جواب کان حیوان متوال می شود و اگر کسی
از حق معین مشرکات در حق معین جواب از آن و بعضی دیگر از مشرکات

در این فصل باشد آن طریقی میباشد مثل هر که چنین نشان است درگاه
 که سوال میکند از آن در بعضی از شد که نه نیست که از خیر است و چه
 چون در حق میشود و هر که که مال کند از آن نه و نیست که از آن شد
 یعنی که آن خیر است در هر حال که مال کند از آن نه و نیست که از آن شد
 کهست از آن خیر است که در آن مال کند که از آن نه و نیست که از آن شد
 که سوال شود در موردی که در جواب نام و قبل از این در وجه هر که
 که نوع نام نیست از آن است پس میشود که در آن یک خبر بود و بود که
 می نوشت و هر که که سوال کند از آن نام و نیست که از آن شد
 در حقیقت مستحق از نوع در جواب سوال نه و نیست که از آن شد
 و نام نیست مستحق که از آن را و مستحق نوع است پس معلوم شد که نوع
 کلی است که سوال میشود و مستحق و نیست که در جواب نام و نیست که از آن شد
القول علیها و علی غیرها یعنی فی هر سبب است و هر که که از آن شد
 نوع را با سببی که سوال شود و در غیر از جنس در جواب نام و نیست که از آن شد
 و این نوع و نامی است که در آن سببی که از آن شد و نیست که از آن شد
 نوع جنسی است و بعضی از آن را کرد و نیست که از آن شد

در هر که که سوال کند از آن
 کهست از آن خیر است
 که سوال شود در موردی که
 که نوع نام نیست از آن است

از برای نوع و نامی کرده اند و نامی است که از آن شد
 و صفت نوعیت که مستحق باشد بقیه عرض کلی مثل آن در هر که که
 نوعیت که مستحق شده است بقیه عرض کلی که آن در هر که که
 که سوال میشود و در هر که که نام است شد جنسی که آن چنانست
 در جواب سبب هر که که که کند از آن نام و نیست که از آن شد
 چون سوال میشود جواب نیست که که از آن نامی کرده اند و نیست که از آن شد
 با سببی که صادق آید و در غیر از جنسی در جواب نام و نیست که از آن شد
 گویند که سوال شود در جواب نام و نامی در حق سوال میشود و در جواب نام
 شایسته هر که که سوال کند از حقیقت نه و نیست که از آن شد و در هر که که
 و نام نیست که از آن سوال میشود و مستحق که از آن نام و نیست که از آن شد
 این امر است که جمیع انسان با بقیه جنس و نامی جنس است
 و عرض سوال در جواب نام و نیست که از آن نامی که نیست که از آن شد
 ظاهر است که عرض است که گفتار است از آن که نیست که از آن شد
 نام و نامی که از آن نامی که گفتار است از آن نامی که نیست که از آن شد
 نام و نامی که است که است از آن نامی که گفتار است از آن نامی که نیست که از آن شد

در هر که که سوال کند از آن
 کهست از آن خیر است
 که سوال شود در موردی که
 که نوع نام نیست از آن است
 که سوال شود در موردی که
 که نوع نام نیست از آن است

[illegible]

ان است که فعلی لازم و هر یک ازین عامه و عرض عام که
 شکاک ایشان در شیئی پیش ایشان لازم میگویند و اگر پیش نباشد
 شکاک ایشان در شیئی پس ایشان را عرض معارض میگویند پس
 عامه و عرض معارض لازم و معارض معارض عام و عرض معارض
 لازم و معارض معارض لازم و معارض معارض لازم و معارض معارض لازم
 انان بر سبب مگر که است با معارض معارض که شکاک میشود و از آن
 انان و عامه معارض معارض که است با فعل است و از آن
 بواسطه آنکه میتوان بود که بعضی از افراد انان در بعضی از فعل
 که است با فعل نباشد و عرض عام لازم معارض معارض با معارض معارض
 با افراد انان که است با معارض معارض که شکاک میشود و از آن
 انان و عرض عام معارض معارض که است با فعل است و از آن
 بواسطه آنکه میتوان بود که بعضی از افراد انان در بعضی از فعل
 و از آن انان نباشد و از آنکه بعضی از افراد انان در بعضی از فعل
 لازم معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض
 لازم معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض

هم در دوسم هم در خارج و لازم و از آنکه است که در احد وجودین فقط
 لازم باشد و لازم وجود و در دوسم است لازم وجود خارجی لازم
 وجود و بی لازم وجود خارجی است که پیش باشد شکاک بی لازم
 از آن علی حد خارج و از دوسم تواند بود که شکاک شود مثل جز است
 که در آن پیش است در خارج معارض معارض معارض معارض معارض معارض
 و لازم وجود و معارض معارض که پیش باشد شکاک لازم معارض معارض
 و از آنکه است که در آن شکاک شود مثل شکاک است که هر یک
 که در آن از دوسم در آن کلی است اما در خارج شکاک میشود
 از آن انان و این لازم وجود و معارض معارض معارض معارض معارض معارض
 حضور در حضور المعروض و در حضور معارض معارض معارض معارض معارض
 لازم معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض
 اول است که از معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض
 معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض
 در آن یک معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض
 و نقل معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض معارض

احسن اعم خواهد بود و تعقیب اعم احسن خواهد بود ان شاء الله تعالی
خودم تصور کردم لازم نیاید اعم است و این که از تصور هر دو خرم
مزدوم حاصل شود احسن است و از تصور مفارق چه دوم و بریل
سره اول و بعد از این و اگر شش باشد الحکاک و از شش بیست و یک
مفارق است یعنی مفارق با صغره و این یکی که حاصل باشد الحکاک
و از دوشی خواهد با فعل مفارق شود و با فعل اندک
عوض مفارق برده است و اعم و از این که سه باشد الحکاک و از
الحکاک و از شش بیست و یک الحکاک که باشد بیست و یک که هر که
شش شش شود و این را اعم می گویند مثل در گشت های بیست
که الحکاک شود و از الحکاک ممکن است که الحکاک باشد اما هر که
الحکاک از الحکاک بیست و یک شود که این ممکن است الحکاک که الحکاک
از شش و این را از این می گویند و از این برده است و از این
زایل بیست و یک سرعت است که زایل شود و از شش زدود
مثل هر فعلی و صغره و اصل که سه یکی که هر فعلی شود که هر
در این یکی که هر فعلی شود که هر سه و این هر دو و از شش

اندر

و ذایل میگردانست که ذایل شود اما و بر ذایل شود مثل امری
برسد و سرچشمه که ذایل میشود ازین کس او بر ذایل میشود و خاتم
الکلی بسیجی کجای سلفی و موه و ضعیف و الجمع عقلی و کذا الا طوع
و طمع خاتم یعنی امت خاتم سادات کلیات معلوم نقطه کلی نام
کلی سلفی معلوم کلی آنجه است که باشد فرض صدق او بر کثیرین
این صبی را کلی سلفی میگویند و این معلوم را موه و ضعیف است
مثل انان و حیوان و غیره کاین را کلی طبی میگویند باین
که در خارج موجود میشود و مجموع کلی سلفی و کلی طبی کلی عقلی
مثل انان کلی و این کلی عقلی میگویند باین معنی که در عقل در می آید
و سبب انوار حنه که آن معنی موه و ضعیف را خاتم و فرض عام
باشد در هر یک از اینها باین اعتبار که خاتم و سبب باشد طبی
حقیقی طبی حقیقی حقیقی معلوم نقطه حقیقی است و معلوم حقیقی
آنجه است که معقول شود و او در عقله اتفاق در جواب موه و ضعیف
این معلوم را حقیقی طبی میگویند مثل حیوان و مجموع حقیقی معلوم
و حقیقی طبی را حقیقی عقلی میگویند مثل حیوان حقیقی معلوم



و قد افترق ان تعلمان کون ما تم که غلط و بر ما مقصد بقیصر اول
 و تحقیق که در حقیقت اول و اوله قد با در ما نفس تعریف و غرض
 در علم نفس سببی که در تعریف عقلی تعریف با هم با دست به که تعریف
 بر دو وجهی باشد تعریف حقیقی و تعریف لغوی تعریف حقیقی آنست
 که غرض از آن تعریف تحصیل محمول باشد مثلاً مرکه که با انرا
 عیانم و تعریف کنند و در بیان ما حق این تعریف حقیقی آنست
 در سبب اگر غرض تحصیل خبریست که این است و تعریف لغوی
 که غرض از آن تعریف تحصیل محمول باشد مثلاً مرکه کرده با ششم
 با تغییر و تعیین در اول نقطه را و احصای آن از بیان خود است
 و معلوم است تا معلوم شود که مرکه از نقطه این معنی است مثلاً مرکه
 که تحقیق و این معنی است که مرکه این عنوان محمول است و بشود
 که سبب مرکه را است غرض مرکه که با انفسر لغوی معنی دارد و غرض
 در جواب که با غرض مرکه این تعریف حقیقی خواهد بود و غرض مرکه
 غرض غرضی تحقیق است که غرض همین در اول غرض است
 احصای آن از بیان معانی است و این را سبب مرکه که او را مرکه

عقل

عقل و در تعریف است عقلی تعریف با هم با دست به که غرض
 از انفسر لغوی است از جهت این که در اول غرض مثل که مرکه سبب مرکه
 انفسر لغوی است از جهت این که در اول غرض مثل که مرکه سبب مرکه
 سه خارج شده از بحث خود را است شروع کرده از بحث مرکه حقیقی
 و چون در مرکه حقیقی بحث میکنند از غرض و انفسر لغوی از غرض مرکه
 اول بحث از غرض با غرض و غرض تعریف یعنی مرکه که کمال مرکه
 و کمال مرکه باشد و مرکه بر دو قسم است مرکه غرض و مرکه محمول
 مرکه محمول مثل به نام و مرکه محمول مثل معنی به نام است
 حکمیه و سبب تعریف با غرض و معنی به نام باشد و تعریف به هر دو معنی
 و قولی محمول مرکه و در اول صدق معنی خبر است و واقع و مرکه
 عدم معنی خبر است و واقع و در تعریف نفسی غرض کرده اند که
 محمول است بر او و سبب مرکه که در تعریف تعریف صدق و کذب
 انفسر کرده است و در تعریف صدق و کذب خبر انفسر کرده است
 که مرکه انفسر است پس در سبب تعریف به غرض باشد و سبب
 صدق و کذب و در انفسر صدق و کذب مرکه به غرض باشد و سبب

انفسر لغوی

[illegible]

اختلاف فرما هر دو می است و در متن که آن وقت حیدر است
 پس اطمینان بر آن وقت هر دو می خواهد بود و اما در اوراق انجیل
 مشروط و اما در وصف مثل کل کتاب متحرک الاصلع بالفرقة مشروط
 که در کتاب صادق است و آن وقت که در کتاب صادق است
 کتابی که در متن مشروط است هر دو می است و کتابی که در متن
 اگر چه در کتاب صادق است که در کتاب صادق است و در متن که
 پس هر دو اصل بر هر دو می خواهد بود و در متن که در اوراق انجیل
 مشروط و اما در وصف مثل کل کتاب متحرک الاصلع بالفرقة مشروط
 صادق است و در متن که در کتاب صادق است که در کتاب صادق است
 در متن که در متن هر دو می است و در متن که در متن
 که در متن که در متن هر دو می است و در متن که در متن
 وجود و اصل و این حقیر را در متن مشروط میگوید و در متن که در متن
 از جمله همین و در متن که در متن مشروط میگوید و در متن که در متن
 مشروط و اما در متن که در متن مشروط میگوید و در متن که در متن
 که در متن که در متن هر دو می است و در متن که در متن
 که در متن که در متن هر دو می است و در متن که در متن

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

تعلیق فی حق تعالی و تعالی عفت بر توفیق او که هر دو می بیند
 اگر باشد حکم در قضا تعلیق نیست پس آن تعلیق مطلقه است و میگوید
 اما مطلقه را بگویند که تعلیق را هر که که خداوند کرده و تعلیق
 یکی از دوام و ضرورت و لا اوم و لا ضرورت هم میشود دارد
 تعلیق نیست پس این تعلیق معلوم است که تعلیق است تا بعد از
 این و اما تعلیق را بگویند که اگر است از دوام و لا اوم و لا ضرورت
 چنانچه معلوم شود مطلقه عامه از جمیع اینها است و تعلیق
 هر که است ضروری یا اعمی باشد تعلیق است و اگر بود و تعلیق
 که هر که که تعلیق نیست باشد تعلیق ضروری یا اعمی باشد و این تعلیق
 و مراد تعلیق است تعلیق است است از حد و حد تعلیق و معلوم
 ضرورت و حد و حد تعلیق است که است که تعلیق هم ضرورت
 خلاف تعلیق است که هر که است در تعلیق است که است در تعلیق
 خارج بود اما تعلیق را بگویند که تعلیق است که است که تعلیق
 در تعلیق است و خلاف است اما تعلیق است که است که تعلیق
 خارج بود معلوم است که تعلیق را بگویند که تعلیق است که است که تعلیق

کلام

که هر که است در تعلیق است و خلاف تعلیق است که است که تعلیق
 که هر که که تعلیق را بگویند که تعلیق است که است که تعلیق
 از حد و حد تعلیق است که هر که که تعلیق را بگویند که تعلیق
 چنانچه معلوم شود مطلقه عامه از جمیع اینها است و تعلیق
 خارج بود اما تعلیق را بگویند که تعلیق است که است که تعلیق
 در تعلیق است و خلاف است اما تعلیق است که است که تعلیق
 خارج بود معلوم است که تعلیق را بگویند که تعلیق است که است که تعلیق
 که هر که که تعلیق را بگویند که تعلیق است که است که تعلیق
 از حد و حد تعلیق است که هر که که تعلیق را بگویند که تعلیق
 چنانچه معلوم شود مطلقه عامه از جمیع اینها است و تعلیق
 خارج بود اما تعلیق را بگویند که تعلیق است که است که تعلیق
 در تعلیق است و خلاف است اما تعلیق است که است که تعلیق
 خارج بود معلوم است که تعلیق را بگویند که تعلیق است که است که تعلیق

قرار داد و باین دلیل است که بواسطه تقیید در دوام چنانکه
 در علم من و جه است از اجزای بی شری و طهارت و غیره که بواسطه
 صاف و بی کینه در راه کل مختلف نظیر و صاف و بی کینه و غیره در
 ایشان در راه کل مستغرق و صاف و بی کینه در ایشان در راه کل
 در راه کل است و این را از اجزای مطلق است از اجزای مطلق که بواسطه
 و قیود مطلق است باینکه در دوام چنانکه است و قیود مطلق است
 و چون معلوم شد که قیود اجزای مطلق است از قیود مطلق و قیود مطلق
 اجزای مطلق است از قیود مطلق و مطلق مطلق است و مطلق مطلق
 اجزای مطلق است از قیود مطلق و مطلق مطلق است و مطلق مطلق
 مودیه مثل کل است از قیود مطلق و مطلق مطلق است و مطلق مطلق
 مطلق است که آن جزا اول است از اجزای مطلق و مطلق مطلق
 من است و چنانکه مطلق که در دوام است از قیود مطلق و مطلق مطلق
 مطلق مطلق است من است از قیود مطلق و مطلق مطلق است و مطلق مطلق
 مستغرق مطلق است که آن جزا اول است از اجزای مطلق و مطلق مطلق
 کل است از قیود مطلق که در دوام است از قیود مطلق و مطلق مطلق

مطلق

مطلق است از قیود مطلق که در دوام است از قیود مطلق و مطلق مطلق
 معین از اجزای مطلق که در دوام است از قیود مطلق و مطلق مطلق
 از قیود مطلق است از قیود مطلق و مطلق مطلق است و مطلق مطلق
 از قیود مطلق است از قیود مطلق و مطلق مطلق است و مطلق مطلق
 مطلق مطلق است از قیود مطلق و مطلق مطلق است و مطلق مطلق
 مودیه مثل کل است از قیود مطلق و مطلق مطلق است و مطلق مطلق
 کل است از قیود مطلق و مطلق مطلق است و مطلق مطلق است و مطلق مطلق
 کل است از قیود مطلق و مطلق مطلق است و مطلق مطلق است و مطلق مطلق
 از قیود مطلق است از قیود مطلق و مطلق مطلق است و مطلق مطلق
 پس می ماند از اجزای مطلق و مطلق مطلق است و مطلق مطلق
 که در دوام است از قیود مطلق و مطلق مطلق است و مطلق مطلق
 مطلق مطلق است از قیود مطلق و مطلق مطلق است و مطلق مطلق
 مودیه مثل کل است از قیود مطلق و مطلق مطلق است و مطلق مطلق
 ترکیب از اجزای مطلق و مطلق مطلق است و مطلق مطلق است و مطلق مطلق
 مودیه مثل کل است از قیود مطلق و مطلق مطلق است و مطلق مطلق

[illegible][illegible]

و سلب ضرورت ایجاب امکان عارض سلب است بواسطه آنکه حکم
 عام سلب ضرورت از جهت محال حکم است و حکم در سلب است
 پس سلب ضرورت ایجاب باشد و اما این که نقیض ضرورت سلب امکان
 عارض بود است بواسطه آنکه ضرورت سلب محال است و ضرورت سلب
 و نقیض او سلب ضرورت سلب است و سلب ضرورت سلب امکان محال
 موجود است بواسطه آنکه امکان عام سلب ضرورت است از جهت
 محال حکم و حکم در ایجاب است پس سلب ضرورت سلب باشد
 و سلب نقیض ممکن عام ضرورت است بواسطه آنکه نقیض از
 جابین می باشد و لکن این که نقیض ایجاب ضرورت سلب
 سلب است و نقیض در ایجاب سلب عارض سلب است و این که
 نقیض در ایجاب سلب عارض سلب است بواسطه آنکه ایجاب
 معنی اودام ایجاب است در اوقات ذات و نقیض سلب
 اودام ایجاب است در اوقات ذات و سلب اودام ایجاب در اوقات
 ذات لازم دارد و نقیض سلب برادر ذاتی از اوقات لازم
 نقیض در ایجاب سلب عارض بود است بواسطه آنکه اودام معنی

اودام سلب است و نقیض سلب اودام سلب است و سلب اودام سلب
 نقیض ایجاب لازم دارد و چون نقیض از جابین است نقیض سلب
 نیز لازم خواهد بود و شرط عارض ایجاب امکان و نقیض شرط عارض بود
 سلب است و نقیض شرط عارض ایجاب ضرورت است و نقیض ضرورت
 موجود است ضرورت است که سابقه داشته و نقیض آنکه نیست
 که حکم که با سلب امکان سلب ضرورت و سلب ذات محال است
 حکم آنکه نقیض شرط عارض بود جزییه ممکن سلب است بواسطه آنکه شرط
 عارض بود حکم که در ضرورت ایجاب یک عنوانی و نقیض سلب
 ضرورت ایجاب است و سلب در ایجاب جزییه ممکن سلب است زیرا که
 جزییه ممکن سلب است که حکم که با سلب اودام سلب ضرورت و سلب
 محال سلب که ایجاب است و اما نقیض شرط عارض ایجاب
 موجود است بواسطه آنکه شرط عارض سلب است که حکم که با سلب
 در و ضرورت سلب در جمیع اوقات و سلب و نقیض او سلب است
 سلب است در جمیع اوقات و سلب جزییه ممکن ضرورت بواسطه آنکه
 اودام ضرورت و سلب است از جهت محال ایجاب که سلب

مکنه

و سلب

و لکن فی العالم الحقیقی مطلقاً نیز از موجدات مشهور است
 و او حقیه است که هرگاه داشته در فعلیه نسبت از وقتی از وقت
 و صفت غزالی و نقیض هرگز عارضه حقیقیه مطلقه نیست و نقیض
 عارضه عارضه حقیقیه مطلقه موجد است اما اولی که است که عارضه
 موجد است و دوم آنکه است در جمیع اوقات و در جمیع
 احوال و در جمیع احوال است در جمیع اوقات و در جمیع احوال
 در جمیع اوقات و در جمیع احوال است در جمیع اوقات و در جمیع احوال
 و در جمیع اوقات و در جمیع احوال است در جمیع اوقات و در جمیع احوال
 موجد است که عارضه حقیقیه مطلقه موجد است اما اولی که است که عارضه
 در جمیع اوقات و در جمیع احوال است در جمیع اوقات و در جمیع احوال
 و در جمیع اوقات و در جمیع احوال است در جمیع اوقات و در جمیع احوال
 از اوقات و صفت که است عارضه مطلقه موجد است در جمیع احوال
 نقیض از باب بعد و اگر در جمیع احوال و در جمیع احوال و در جمیع احوال
 مطلق باشد و عارضه که است که عارضه مطلقه موجد است اما اولی که است که عارضه
 ضرورت زمانی و ضرورت اصلی و ضرورت در وقت موجد است

در وقت و در نقیض ضرورت زمانی را باید که در وقت امکان زمانی
 و نقیض ضرورت اصلی را نیز باید که در وقت امکان زمانی نیست
 پس ضرورت عارضه بود که نقیض ضرورت در وقت معین ضرورت
 در وقت معین خواهد بود که آن مطلقه است و نقیض ضرورت
 در وقت مطلقه ضرورت در وقت مطلقه خواهد بود که مطلقه است
 و هرگاه مطلقه را در جمیع احوال و در جمیع احوال و در جمیع احوال
 مطلقه نقیض بر جمیع احوال مطلقه نقیض بر جمیع احوال مطلقه
 در جمیع احوال و در جمیع احوال مطلقه نقیض بر جمیع احوال مطلقه
 نقیض آن ضرورت است بر نقیض ضرورت که عارضه مطلقه موجد است
 نقیض بر جمیع احوال و در جمیع احوال مطلقه نقیض بر جمیع احوال مطلقه
 است که در وقت مطلقه مطلقه موجد است اما اولی که است که عارضه
 ضرورت زمانی و ضرورت اصلی و ضرورت در وقت موجد است
 در وقت مطلقه مطلقه موجد است اما اولی که است که عارضه
 در جمیع احوال و در جمیع احوال مطلقه نقیض بر جمیع احوال مطلقه
 و در جمیع احوال و در جمیع احوال مطلقه نقیض بر جمیع احوال مطلقه
 از اوقات و صفت که است عارضه مطلقه موجد است در جمیع احوال
 نقیض از باب بعد و اگر در جمیع احوال و در جمیع احوال و در جمیع احوال
 مطلق باشد و عارضه که است که عارضه مطلقه موجد است اما اولی که است که عارضه
 ضرورت زمانی و ضرورت اصلی و ضرورت در وقت موجد است

عا به سالی که در این موجدی است یعنی هر دو طرف در منفرد باشد
 الخونی باشد در دو میان یعنی هر دو طرف که است که اگر در میان
 با نظریه و تا در آن کانی که است یعنی هر دو طرف که است که اگر در میان
 با عقل است که در بعضی که است یعنی هر دو طرف که است که اگر در میان
 موکات و در بعضی که است که اگر در میان و در بعضی که است
 موجدی که در بعضی که است که اگر در میان و در بعضی که است
 در یکی مطلقا عا به سالی که در آن است یعنی هر دو طرف که است
 عا به موجدی که در بعضی که است که اگر در میان و در بعضی که است
 که بیشتر در آن است یعنی هر دو طرف که است که اگر در میان
 در دو میان عا به سالی که در آن است یعنی هر دو طرف که است
 مرکب از دو موجدی که در بعضی که است که اگر در میان و در بعضی که است
 و مطلقا عا به سالی که در آن است یعنی هر دو طرف که است
 موجدی که در بعضی که است که اگر در میان و در بعضی که است
 موجدی که در بعضی که است که اگر در میان و در بعضی که است
 موجدی که در بعضی که است که اگر در میان و در بعضی که است
 قضایات و مطلقا عا به سالی که در آن است یعنی هر دو طرف که است

چون و نقیض متشبه مطلقا موجدی که در بعضی که است که اگر در میان
 عا به سالی که در بعضی که است که اگر در میان و در بعضی که است
 از دو قضیه که مطلقا عا به موجدی که در بعضی که است که اگر در میان
 سالی که در بعضی که است که اگر در میان و در بعضی که است
 کلی و در سالی که در بعضی که است که اگر در میان و در بعضی که است
 خرمیت و در سالی که در بعضی که است که اگر در میان و در بعضی که است
 قضایات و یکی که است که اگر در میان و در بعضی که است
 در دو میان موجدی که در بعضی که است که اگر در میان و در بعضی که است
 مرکب از دو قضیه که در بعضی که است که اگر در میان و در بعضی که است
 در بعضی که در بعضی که است که اگر در میان و در بعضی که است
 نقیضین هر دو میان و در بعضی که است که اگر در میان و در بعضی که است
 یا تحقق نقیض خرماتی یا تحقق نقیض هر دو میان و در بعضی که است که اگر در میان
 خودا که در بعضی که است که اگر در میان و در بعضی که است
 در دو میان و در بعضی که است که اگر در میان و در بعضی که است
 است هر دو میان و در بعضی که است که اگر در میان و در بعضی که است

۱۸۲ از اقسام الشیء انما کان حیوانا و لا یجب له حیوانا و لا یجب له انما
 و الامکان فی مطلقه و عکس قضایا که قبل ازین مذکور شد و قضیه
 گفته و کیفیت بود اما عکس قضایا با عکس قضیه پس از سوجاست که عکس
 دارد و از سوجاست عکس از سوجاست است متکسر می شود و این که
 شرط اول و دوم باشد دعاست ان که شرط اول عام و شرط دوم خاص باشد
 که می بیند که شرط اول مثل کل انسان حیوان با ضرورت و عکس او همان
 هوایه بود و بعضی المبران است ان با بعضی من حیوان که اگر صحت
 نقیض او همان شرط اول بود که لایق من المبران با انسان و او حیوان
 و این و هرگاه که ترکیب کنیم نقیض را با اصل قضیه و بگویم که کل انسان
 حیوان با ضرورت و لایق من حیوان با انسان و لازم حیوان و این است
 نتیجه می دهد که لایق من انسان با انسان و این نتیجه که درست
 است اگر مصلحتی از من لازم می آید و این که ترکیب بود و شرط
 ترکیب نیست که شرط اول شکل اول است و شکل اول به این است
 و از صحتی دیگر که اصل قضیه است نیست که شرط اول من حیوان و عکس
 من حیوان که نقیض حیوان مطلقه که در آن باشد و هرگاه که نقیض

اصل

اصل صحتی خواهد بود و این چنین دعاست در سنجش نقیض و این شرط
 عام و جزیه عامه مطلقه است به دلیل صحت و لایق صحت حیوان
 و دعاست ان که شرط اول عام و شرط دوم خاص باشد متکسر می شود و می بیند
 که لازم است اما شرط اول مثل کل کات متحرک الاصلان با ضرورت و لازم
 کات لا و این چنین عکس می شود و می بیند مطلقه لا و این نتیجه جزئی است
 متحرک الاصلان کات با بعضی من متحرک الاصلان لا و این لازم
 است و است با این جزیه مطلقه عام مثل بعضی متحرک الاصلان پس کات
 با بعضی اما حیوان مطلقه بود که اگر حیوان مطلقه لازم دعاست
 دعاست ان لازم همان و لازم لازم شی لازم ان شی
 و این لازم بود که اگر صحت باشد نقیض صحت باشد
 که سوجاست که است معین کل متحرک الاصلان کات و این است
 هرگاه که ترکیب کنیم با جز اول قضیه نتیجه می دهد و هرگاه که ترکیب
 با جز ثانی قضیه نتیجه می دهد مثلا هرگاه که ترکیب کنیم با جز اول
 و بگویم که کل متحرک الاصلان کات و این و کل کات متحرک الاصلان
 با ضرورت و لازم کات نتیجه می دهد که کل متحرک الاصلان دایما

تقریر

از نفس و حریت با ضرورت و اجتنابیت پس هیچ شیئی از مکر و
 زید با عقل ندارد باشد با ضرورت و اجتنابیت پس هیچ شیئی از مکر و
 بهائی که در مکر و حریت که با عقل و انانیت هر چه واقع شود و هر چه
 فقیس از این و آن و از هر دو و از هر یک که شود از این و آن
 ضروری و دوری و جدا شدن مکر که هر صواب باشد لاشی من باشد
 بجز با ضرورت و دوری و جدا شدن خواهد بود و در عقل او که لاشی از این
 بجز در این که هر صواب باشد فقیس که مطلقاً هر چه مکر و حریت باشد
 صواب خواهد بود و مثل بعضی از این و آن با عقل و مکر که در مکر و
 این قضیه را با قضیه عقل و مکر و مکر و بعضی از این و آن با عقل و آن
 من الان و آن بجز با ضرورت و دوری و این و آن چه میاید که بعضی از
 پس بجز با ضرورت و دوری و این و آن که در مکر و مکر و مکر و مکر
 از این و آن و این و آن است و این و آن که از این و آن است و این و آن
 بود که از این و آن است و این و آن که از این و آن است و این و آن
 نیز نیست و این و آن که از این و آن است و این و آن که از این و آن
 باشد پس مکر و حریت که در مکر و مکر و مکر و مکر و مکر و مکر

صاف باشد و مواعظ و سب و العاتق و غریزه عادت و عادت و غریزه
عادت و مشروط عادت باشد یعنی مشروط بر غریزه عادت مثلاً هرگاه که عادت
باشد با لغز و دود او یا لاشی من الکتاب ساکن الاصلع مادام
لکات صاف و خایه بود و در عکس او لاشی من ساکن الاصلع
سکات مادام ساکن الاصلع و در ایام که عادت باشد یعنی او
که جنبه مطلقه موجب جزئی باشد عادت خود بود و مثل بعضی ساکن الاصلع
سکات حین موساکن الاصلع بالعدل این را هرگاه که در عکس کنیم
باصول تغییر و بگویم که بعضی ساکن الاصلع کاست حین موساکن
الاصلع بالعدل با لغز و دود او یا لاشی من الکتاب ساکن الاصلع
مادام که تا پس شیشه بود که بعضی ساکن الاصلع میساکن الاصلع
حین موساکن الاصلع بالعدل این کاست بواسطه آنکه
می از لعل است این کاست بواسطه آنکه از سبب قیاسیت
بواسطه آنکه شکل و دست و شکل اول بهی الاصلع است بکری
میت بواسطه آنکه فرد من لعل است پس منضری نواید بود
پس منضری که جنبه مطلقه است کاست باشد پس چنین است و غریزه

و حکم الموجدات من حکم السوابق فی السبب و حکم موجبات و ادبی
 یعنی در عکس نقیض بر ضد سبب متقدمین یعنی رانندگی که نقیض موجبات
 محمول سازند و نقیض محمول را موضوع سازند حکم سوابق را دارد
 در عکس مستوی و معکوس سبب متقدمین و ادبی بر کرده بود حکم که
 متعارف از عکس نقیض عکس نقیض باین معنی است و این که بر شده
 که موجبات در اینجا حکم سوابق را دارد در عکس مستوی باین معنی است
 که سبب که در عکس مستوی سبب که عکس سبب سببی باشد و در اینجا
 موجبات عکس سبب که پیش از سبب و سبب که در عکس سبب
 که شود سبب شی از سبب که در سبب سببی که در عکس سبب
 خری عکس ندارد در اینجا نیز موجبات خری عکس ندارد و سبب که
 میتواند بود که موضوع اعم باشد یا مقدم اعم باشد و هرگاه که اعم باشد
 باشد عکس صادق نمی آید اما اول بوسیله آنکه هرگاه که صادق باشد
 کلی آن را چون در عکس نقیض او صادق خواهد بود و کلی آن را
 که اگر صادق باشد نقیض او صادق خواهد بود و بعضی از حیوانات
 بدان معنی و این مستلزم آنست که بعضی از حیوانات آن را بدان معنی

سبب سبب مفید ثبات و هرگاه که ترکیب کنیم بعضی از حیوانات
 با اصل نقیض و بگویم که بعضی از حیوانات آن را و کلی آن را حیوان پس
 نتیجه میدهد که بعضی از حیوانات حیوان را این سبب شی از عکس است
 بوسیله آنکه هرگاه که نقیض را عکس کنیم بعضی از حیوانات حیوان آن را
 سبب شی از عکس لازم می آید و این محال نیست پس سبب
 بوسیله آنکه شکل است و شکل اول بدین معنی است که
 است بوسیله آنکه گری می شود و من الصدق است پس از صریح خواهد بود
 که هر دو در وجهیت پس نقیض او صادق باشد که موجبات کلی است
 و موافق و نامانی بوسیله آنکه هرگاه که صادق باشد که بعضی از
 حیوانات در عکس نقیض او صادق خواهد بود که بعضی از حیوانات را
 این که مقدم اعم باشد درین صورت نیز موجبات خری عکس میشود
 مثل تدبیر از اکان الشی حیوان کان لایان و عکس او کان
 خواهد بود که تدبیر از اکان الشی انسان کان لایان و حیوانا و آنچه که
 هرگاه که در عکس نقیض با عکس رخصیت و کتب بود و عکس نقیض با عکس
 چه موجبات این حکم سوابق را دارد در عکس مستوی باین معنی است

در عکس قوی عکس میزند بر او و در آن نیز عکس میزند بر او و هرگاه که
 صادق باشد کل آن حیوان بالضرورة او را که در عکس صادق
 خواهد بود و کل حیوان است که در آنجا که صادق باشد تعقیب صادق
 خواهد بود که بعضی از حیوان پس از انسان بالفعل است و این مستقیم
 بعضی از حیوان است بالفعل است و هرگاه که این را ترکیب کنیم با
 اصل قضیه و میگویم که بعضی از حیوان است بالفعل و کل آن حیوان
 بالضرورة او را که لازم است که در اصل ترکیب شود از نفس
 لازم می آید و این را نسبت فی مرتبه ترکیب کرده است و عکس
 اول بیانی الاشیاء است که گوییم نسبت ترکیب که در عکس است
 پس از صغری باشد پس صغری محالی باشد پس تعقیب او که کل حیوان است
 صادق باشد و سوال مطلوب است و چه که در عکس صغری است
 که شرط ظاهر و عریضه عام باشد عکس میزند بر عریضه عام و در آنجا
 عام است با عریضه عکس میزند بر عریضه عام مثلا هرگاه که صادق باشد
 کل آن حیوان بالضرورة او را که لازم است که در عکس تعقیب او
 صادق خواهد بود و کل حیوان لا انسان بالضرورة او را که لازم است حیوان

یا که

که اگر صادق باشد تعقیب او صادق خواهد بود که آن بعضی از حیوان
 پس صادق است بالفعل چنانچه حیوان است و این مستقیم بعضی از
 انسان بالفعل چنانچه حیوان است که ترکیب است که در اصل ترکیب
 و هرگاه که ترکیب کنیم او را با اصل و میگویم که بعضی از حیوان
 بالفعل چنانچه حیوان و کل آن حیوان بالضرورة او را که لازم
 است که در اصل ترکیب شود که بعضی از حیوان چنانچه حیوان بالفعل است
 و این که در اصل ترکیب شود که بعضی از نفس لازم می آید و این که در
 نتیجه ترکیب نسبت فی مرتبه است که در عکس است و در عکس اول بیانی
 الاشیاء است و گوئیم که گوییم نسبت ترکیب که در عکس است
 پس این که در این ترکیب که ترکیب است که در عکس است که بعضی از
 انسان است که در این ترکیب که ترکیب است که بعضی از حیوان پس از انسان
 نیز که در این ترکیب که ترکیب است که در عکس است که بعضی از
 و همچنین که در این ترکیب که ترکیب است که در عکس است که بعضی از
 بعریضه عام را که در این ترکیب که ترکیب است که بعضی از
 عکس میزند بر عریضه عام را که در این ترکیب که ترکیب است که بعضی از

صادق باشد که کات متحرک الاصلی با لغو در اول و دوم
کات اول و دوم است لاشی من انکات متحرک الاصلی با الفعل کات
تقیض و صادق خواهد بود که کات متحرک الاصلی لا کات با لغو اول
و دوم لا متحرک الاصلی لا اولی فی بعضی است بعضی لا متحرک الاصلی
لیس با کات با الفعل با خبر اول که مشروطه عامه و عریضه عامه باشد
متعکس می شود یعنی عامه که اگر عریضه لازم عامه است است عریضه
لازم خاص است و لازم شئی لازم آن شئی است و اما خبر شئی
که لا دوم فی بعضی باشد چرا که لا اولی فی بعضی باشد
بعضی لا متحرک الاصلی لیس با کات با الفعل که صادق باشد
تقیض و صادق خواهد بود که کات متحرک الاصلی لا کات با لغو اول
و دوم متعکس می شود متعکس تقیض کات متحرک الاصلی و با لغو اول
و دوم اصل است یعنی لاشی من انکات متحرک الاصلی
با الفعل من لا دوم فی بعضی فی بعضی لا متحرک الاصلی لیس با کات
با الفعل صادق باشد و متعکس یعنی حکم سوالی در بعضی تقیض حکم
سوالی است و در بعضی سکتی نمی کند و خبر اولی و دوم

اما دانستن که ضروری و اکتیفا باشد و عادت که مشروط عارضه
 عارضه باشد متعکس نشود متعکس نقیض همیشه مطلق بطریق عکس درین
 عکس است که نقیض را با اصل مطلق کنند و از آن کالی لازم آید
 مثلا هرگاه که عادت باشد که عادت مندرج به بالفرد و او بالمدام
 او بالفرد و او بالمدام او بالمدام در عکس نقیض صادق خواهد بود
 که نیست بعضی بالیس به لیس مندرج بالفعل چنین بالیس که اگر عادت باشد
 نقیض او و موجب کلیه عارضه باشد صادق خواهد بود یعنی کل بالیس
 به لیس مندرج بالمدام بالیس به و این عکس نقیض متعکس شود و عادت
 کلیه عارضه عارضه کل مندرج به بالمدام و او بالمدام و این متعکس
 اصل قضیه است که عادت مندرج به باجه الیهات او بالیس کل
 مندرج به بالمدام و او بالمدام که از باب باشد پس فراموش که کل بالیس
 مندرج به بالمدام و او بالیس است که از باب باشد پس نقیض او که نقیض
 بالیس به لیس مندرج بالفعل چنین بالیس است عادت باشد و عادت
 و عادت که مشروط عارضه عارضه عادت متعکس نشود عارضه
 لازم آید که نقیض است که ذات موضوع را مندرج است

عکس

و کل کیم بر دو صفت محمول موضوع تا حاصل شود معکوس متعکس
 صادق باشد که لاشی مندرج به بالفرد و او بالمدام و او بالمدام
 او بالمدام و عکس نقیض او صادق خواهد بود و لیس بعضی بالیس
 لیس مندرج بالفعل چنین بالیس به او بالمدام و او بالمدام است
 به بعضی بالیس به لیس مندرج بالفعل اما جز اول که حقیقه مطلقه است
 صادق است بواسطه آن حقیقه مطلقه لازم عادت است
 و عادت که لازم عادت است و لازم لازم مندرج لازم است
 اما صدق او بالمدام بواسطه آنکه فرض کنیم ذات موضوع را که
 بهمان صادق خواهد بود که بالیس بالفعل حکم جز اول اصل
 بالیس مندرج بالفعل نیز صادق است بواسطه آنکه اگر عادت باشد
 نقیض که موجب است عادت خواهد بود یعنی و او بالمدام
 و این مستند بر اینست که بالیس او بالمدام بواسطه آنکه در اصل حکم او بالمدام
 بسبب ثبوت محمول از ذات موضوع متعکس موضوع به
 پس هرگاه که در اینجا که ذات موضوع که ذات متعکس باشد
 به صفت موضوع که است او بالمدام که است متعکس

۱۴۸
 مثلاً مرکب است لکن هم جزو قریب است لال می خوریم که در مجرای سینه بود
 وجه حریم فرا سگ است و این اسکن بیشتر است در سینه و هم پس منتهی
 حرام بود و باشد و چون قیاس معیه یقین بود و استوار دلیل
 معیه یقین ازین جهت قیاس را مقدم داشت و توفیق کرد قیاس
 باین قیاس قریب تر است معنی ترکیب است مولف از قضایا که لازم
 آید از دلالت قرنی دیگر بعضی اعتراض کرده اند که قول غلط است
 مشترک میان مرکب با مرکب معقول و استحال غلط مشترک
 در معارف جایز می باشد که استحال غلط مشترک را در بعضی
 کمالی جایز نیست که ازین دو معنی خلاف معقول بود و یا
 چه شاید که در این صورت شغل بخلاف معقول و شود اما
 که هر دو معنی را دارد و قرآن کرده جایز است این ازین پس
 و نیز بعضی از قاضیان کرده اند که قول معنی است از مولف بود بلکه
 مولف نیز بمعنی مرکب است جواب آنست که مولف سنده مرکب نیست
 بواسطه آنکه مولف آن مرکب است که میان اجزاء مولف و است
 و سببی باشد و قول اعراض است پس ذکر مولف قیاس

۱۴۹
 برین که ضرر و مرکب را قیاس میگویند بلکه ضرر و مرکب که میان اجزاء
 سببی باشد قیاس میگویند و قول جنس است شامل جمیع اقوال
 مولف از قضایا که گفت قضیه سبب بطریق بعکس و بعد از دست
 او از مولف قضایا نیست یازم دلالت قرنی آخر که گفت قیاس ساد
 هم درست و قیاس ساد است آنست که متعلق محال و در قضیه اول
 موضوع سادیم و در قضیه ثانی مثل الف ساد و ب ساد پس
 نتیجه میدهد که الف ساد و ب چون از قضیه دلالت بر برید و بود بلکه
 اگر چه صواب است بر آنکه قولیت مولف از قضایا که لازم می آید که
 لازم می آید از قول دیگر از دلالت بلکه بواسطه مقدمه اجنبیه است
 مثل اکه سادی سادی ثی سادی آن شی است که اگر دلالت می دهد
 باینست که جمیع قیاس ساد است متبع نه بی مقدمه اجنبیه حال آنکه
 بعضی از نتیجه میدهد مثل الف نصف لباب نصف ب نتیجه میدهد
 که الف نصف لباب بواسطه که نصف نصف ثی نصف آن شی نیست
 بلکه ربع او است بعضی اعتراض کرده اند که این توفیق صواب است
 بر قضیه مرکب است بعکس پس بواسطه که قولیت مولف از قضایا

که لازم می آید از اول آن قولی دیگر بعضی جواب گفته اند این که گفته اند
 مرکب از قضا یا امر و قضیه هر یک است و قضیه مرکب و دو قضیه هر یک
 مستند به واسطه الکی یک جز لا دوام است یا لا ضرورت و این است
 بعضی دیگر بعضی اقوال را کرده اند برین جواب که اگر یکی لا دوام
 ملاطفت کنیم برین بر دو صورت خواهد بود که قولی سلف از قضا یا
 صریح است و دعای الکی قیاس نیست و ازین جهت عدول کرده اند
 ازین جواب و جواب چنین گفتند که ثبوت در قول آخر توفیق
 و حدت است بعضی لازم آید از دیگر قولی و عکس قضایای
 دو قولت مثل و قیاس سوختن در دو وقت سوختن و سوختن
 میشود مطلقه عام و جواب ازین گفتند که این تخریب کرده اند
 قیاس را باین که نسبت مولف از قضا یا که لازم آید ازین سلف
 قولی دیگر یعنی ازین سلف من حیث از مولف لازم آید قولی دیگر
 و مطلقه عام لازم نیامده است از وقت ن و وجود بیان من حیث
 از مولف بلکه از جز اولی است ن لازم آید و همان کان مذکور را
 میانه بماند و نسبت قیاسی است پس اگر این را نال آنکه میخواست

مذکور

مذکور باشد در قیاس با دقت بعضی طرفین نتیجه مذکور باشد در قیاس
 و نسبت یعنی همان ترتیب و نسبت مذکور باشد در قیاس اگر چه حکم قیاس
 باشد این را قیاس استثنائی میگویند بواسطه آنکه شش است بر کمال
 استثنائات که گاهی قیاس استثنائی مرکب از دو مقدمه می باشد
 یکی شرطیه و دیگری وضع مقدم که هیچ وضع نامی است یا من
 مقدم باشد این که وضع مقدم هیچ وضع نامی باشد مثل کلمات
 الشمس طالق فالحله موجود و کلک الشمس طالق فالحله موجود و این کلمات
 نامی هیچ وضع مقدمت مثل کلمات الشمس طالق فالحله موجود
 لکن اینها را پس بگوید فالحله است بطالقه و الا فالحله علی کلک
 یعنی اگر همچنان باشد بعضی نتیجه مذکور باشد در قیاس با دقت
 و نسبت این را قیاس استثنائی میگویند بواسطه آنکه حد وسط
 میان هر دو جزر مطلوب شده است و قیاس استثنائی را
 بر آن قرار داده اند که در ترفیع و تفریق بواسطه آنکه معلوم او جزو
 بود و معلوم این حدی و آن قرار داد حکم مقدم و اشخاص معلوم
 و اصل آخر است و اکثر احصاء و قیاس استثنائی بر دو قسم است

تا که هیچ وجه

حمل و شریک بواسطه آنکه برین آفرینی اگر بر او حملی از این دنیا
 آفرینی میسوزند و اگر چنین باشد نام او که چنین او مرد و طبع
 باشد یا یکی حیدر و دیگری شریک باشد این را قیاس از آنکه
 شریک میگوید و موضوع مطلوب من الحی سید اختر و محمد اکبر را
 حمل و مقدم داشت بر آفرینی شریک و چون که قبلی از این دو نفر
 و موضوع مطلوب که آن پنج است از حملی نام ندارد اندر او را
 و حمل مطلوب را اگر او موضوع مطلوب را چرا و من گفتند
 بواسطه آنکه موضوع اکثر و قریب است حمل از حمل میباشد و چنان
 اصل از او است پس گویا که من است و حمل مطلوب را اگر میگویند
 بواسطه آنکه حمل اکثر و قریب است از موضوع می باشد و این دو نفر
 افراد است گویا که اکثر است و اکثر از موضوع دیگری که گویا که
 سیاه جزین مطلوب بود و از وسط میگویند و از این موضوع می
 و اگر دیگری و آن قضیه که مشق را من است از موضوع میگویند
 و آن قضیه که مشق را که است از دیگری میگویند و از این موضوع میگویند
 و موضوع دیگری که مشق را از این موضوع میگویند و از این موضوع میگویند

فاش است و عکس الاول تا از این قیاس باعث آنکه در وسط چهار
 بود که بعد وسط یا محول است در موضوع میگویند است در یک
 این را شکل اول میگویند مثل العالم نیز و یکی است و در عالم
 صادر شد و چون این شکل بی الاستیج است از این جهت و در شکل اول
 میگویند بواسطه آنکه اول مرتبه طبع با درخت یکدیگر و یا است
 که بعد وسط محول است در موضوع میگویند و در یک شکل و این را شکل
 میگویند بواسطه آنکه شریکیت با شکل اول در موضوع میگویند که بعد
 در موضوع میگویند و محول است در موضوع میگویند که بعد
 مشق است بر این موضوع و در موضوع میگویند و در موضوع میگویند
 محول بواسطه آنکه موضوع را است و محول صفت و در این صورت
 از صفت یا است که بعد وسط موضوع است و در موضوع میگویند
 در دیگری و این را شکل ثانی میگویند بواسطه آنکه شریکیت
 با شکل اول در دیگری و این که بعد وسط موضوع است در دیگری
 و عکس اول که موضوع در موضوع میگویند و در دیگری و در عکس اول
 که موضوع در موضوع میگویند و در دیگری و در عکس اول است

براسطه آنکه هر یک نسبت به شکل اول نه منفی و نه درگیری و در
نی اول ای با منفی و معنی و کلیت کبری و در هر یک از این
در شکل اول ای با منفی و معنی و کلیت کبری و در هر یک از این
شود در وقت او وسط استدی شود حکم از او وسط با منفی و
درگیری حکم کنیم با منفی که منفی شود با وسط با منفی و
الفاظ ذات موضوع به وصف موضوع با منفی می باید پس باید
منفی سوجه باشد تا منفی مستجاب با وسط شود و منفی باشد
که تحت او وسط پس لازم آید که حکم از او وسط با منفی و
منفی باشد بواسطه آنکه هر یک منفی ممکن باشد انشائی باشد
با امکان خواهد بود پس لازم آید که هر یک منفی و تحت او
چه شاید که امکان منفی باشد که درگیری نیز شرط است بواسطه
اگر کبری کلی باشد لازم خواهد بود که در هر یک از این
بعضی که حکوم علیه اگر شاید که غیر منفی باشد نتیجی الوقیات
و همچنین منع است که استثنای و غیره تا نتیجی و در سوجه
یعنی سوجه جزیه و سوجه کلی با سوجه کلی کبری سوجه است

سوجه جزیه و سوجه کلی هرگاه که منفی و کلی هر دو سوجه کلی باشد
و سوجه جزیه هرگاه که منفی و جزیه هر دو باشد کبری سوجه کلی
و همچنین این سوجه در منفی یعنی سوجه کلی و سوجه جزیه
کلی که سوجه جزیه سالتین میدهد یعنی سالت کلی و سالت جزیه سالتین
کلی که منفی سوجه کلی باشد و کلی سالت کلی و سالت جزیه
کلی که منفی سوجه جزیه باشد و کلی سالت جزیه باشد و سالت کلی
اول خصوصیات اربعه ای است نزد صیغی غیر هم و منفی این
اعتبار که خصوصیات اربعه می باشد و کلی سالتین اعتبار که
اربعه می باشد هرگاه که کلی جزیه باشد سالتین و احتمال حاصل شود
سوجه کلی با سوجه کلی با سالت کلی با سوجه جزیه سوجه کلی
با سالت جزیه سوجه جزیه با سالت کلی سوجه جزیه با سوجه جزیه
جزیه با سالت جزیه سالت کلی با سالت کلی سالت کلی با سوجه جزیه
جزیه با سوجه کلی سالت جزیه با سالت کلی سالت جزیه با سوجه جزیه
کلی با سالت جزیه سالت کلی با سوجه کلی سالت جزیه با سالت جزیه
این اعتبار است نزد احتمال شداد و از این احتمال است

من الرمدی کویم لاشی من المظلی حق طب است یعنی در شش است
 بهندی پس صغری و اید با کسب تکلیف بخند پس استیج کبریا
 منخر شده صغری و صغریه و اما این که صغری گفته باشد کبری جزایی
 که صغریه باشد یا شرط طه یا شرط طه صغریه و شرط طه درین صغری
 صغری و این صغری پس کسبی یا کبری یکی از سوابق است که کسب
 باشد و این صغریه در اید و شرط طه یا و شرط طه صغریه
 طه و صغریه صغریه است اما صغری گفته با کسب صغریه در اید شرط طه
 طه و شرط طه صغریه می تواند بود و اید و صغریه طه و صغریه طه
 بود و کسب تکلیف لازم می آید صغری گفته با کبری و صغریه
 که کبری با کسب کسبی است و اما لاشی من الرمدی است
 حق ایجاب است که کسبی رمدی و کبری یکی لاشی من الرمدی
 لاشی من الرمدی کویم حق طب است یعنی لاشی من الرمدی کسب
 و کبری که با اید که احسن از صغریه است منج باشد پس صغریه
 طه و صغریه طه و کسب تکلیف که صغریه و صغریه طه
 است اما کسب صغری گفته با کبری صغریه طه و صغریه طه

بود و کسب تکلیف لازم می آید که صغریه طه است شده کسب
 کویم لاشی من المظلی بطلم لاشی من المظلی بطلم و اما لاشی من
 منخر لاشی من المظلی لاشی من المظلی لاشی من المظلی لاشی من
 بجای کل صغری کل صغری بطلم لاشی من المظلی لاشی من المظلی
 کسبی من المظلی لاشی من المظلی لاشی من المظلی لاشی من المظلی
 صغریه طه و صغریه طه و کسب تکلیف لاشی من المظلی لاشی من
 در صغریه طه و کسب تکلیف لاشی من المظلی لاشی من المظلی
 اید و کسب تکلیف لاشی من المظلی لاشی من المظلی لاشی من المظلی
 و صغریه طه و کسب تکلیف لاشی من المظلی لاشی من المظلی
 کسبی با کسب صغریه طه و کسب تکلیف صغریه طه و کسب تکلیف
 صغریه طه و کسب تکلیف صغریه طه و کسب تکلیف صغریه طه
 صغریه طه و کسب تکلیف صغریه طه و کسب تکلیف صغریه طه
 و صغریه طه و کسب تکلیف صغریه طه و کسب تکلیف صغریه طه
 صغریه طه و کسب تکلیف صغریه طه و کسب تکلیف صغریه طه
 صغریه طه و کسب تکلیف صغریه طه و کسب تکلیف صغریه طه

بعضی از آن فرغ کل فرس حال تیره می باشد بعضی از آن
 صفا ای این مانتق صغری است که ناشی از آن صفا ای
 جریان دلیل خلف در ضرب ثانی است بواسطه آنکه میگویم که بعضی از آن
 حیوان و ناشی از آن تیره می باشد بعضی از آن فرس حال تیره می باشد
 این تیره صفا ای او باشد بعضی از آن تیره می باشد که سوره کلیه است صفا ای
 بود بعضی کل آن فرس حال تیره می باشد که سوره کلیه است صفا ای
 این ضرب ثانی ناشی از آن تیره می باشد که سوره کلیه است صفا ای
 کل آن فرس حال تیره می باشد که سوره کلیه است صفا ای
 حیوان و این مانتق صغری است که بعضی از آن صفا ای
 جریان دلیل خلف در ضرب ثانی است بواسطه آنکه میگویم که بعضی از آن
 بعضی از آن فرس حال تیره می باشد که سوره کلیه است صفا ای
 پس باطن بواسطه آنکه این تیره صفا ای او باشد بعضی از آن تیره می باشد
 کلیه است صفا ای او باشد بعضی از آن تیره می باشد که سوره کلیه است صفا ای
 این تیره صغری سازه که این ضرب ثانی ناشی از آن تیره می باشد
 آن تیره سازه که این ضرب ثانی ناشی از آن تیره می باشد

تیره می باشد که این مانتق صغری است که بعضی از آن
 حیوان و این مانتق صغری است که بعضی از آن صفا ای
 آنکه از سبب تیره می باشد بواسطه آنکه شکل اول است و شکل اول است
 الا سبب است و آنکه تیره می باشد بواسطه آنکه تیره می باشد
 پس از صغری که بعضی تیره است لازم آنکه خواهر آن تیره می باشد
 تیره باطن باشد پس تیره می باشد و سوره کلیه است و دلیل آنکه
 در صغری تیره می باشد که صغری آن تیره می باشد بواسطه آنکه
 صلاحیت است و آنکه تیره می باشد صغری تیره می باشد که صغری
 شکل اول واقع شود و صغری شکل اول می باشد که تیره می باشد
 چنانچه که تیره می باشد و تیره می باشد که شکل سازه که تیره می باشد
 سبب تیره می باشد که صلاحیت آن است و تیره می باشد که تیره می باشد
 شکل اول می باشد که تیره می باشد و دلیل آنکه در ضرب ثانی
 که مرگ است از سازه که صغری و سوره کلیه است جاری نشود
 و بواسطه آنکه چون تیره می باشد و سوره کلیه است سبب تیره می باشد
 تیره می باشد و سوره کلیه است صلاحیت تیره می باشد که شکل اول تیره می باشد

چون سار کجاست تیر صلاحت آن نه که صغری شکل اول
 واقع شود پس دلیل عکس کبری در ضرب ثانی شکل اول جاریست
 باشد و در ضرب اول شکل اول که مرکب از دو جزیه صغری و موج
 کج کبری است تیر دلیل عکس جایی نیست همین چنان که در ضرب
 ثانی نه که در ضرب اول شکل اول جاریست که در ضرب اول
 چون ضرب اول شکل اول مرکب از صغری و موج کج کبری سار کج
 پس کبری او که در ضرب اول است عکس قر باشد که نفسا
 کبری شکل اول واقع تواند شد و صغری و چون موج صلاحت
 صلاحت آن خواهد داشت بعد از عکس که صغری شکل اول
 واقع شود شد هرگاه که کرم کل آن حیوان و لاشی منظر
 بچوان شود پس که لاشی منظر آن بجز که در عکس کج کبری
 این ضرب را که لاشی منظر بچوان است لاشی منظر حیوان بچوان
 میگویم کل آن حیوان و لاشی منظر حیوان بچوان میگویم که لاشی
 منظر آن بجز و مو لمطوب و همین چنان که در ضرب اول عکس
 کبری در ضرب ثانی شکل ثانی که مرکب است از موج جزیه و سار

و سار کجاست جاریست شد هرگاه که کرم کل آن حیوان
 و لاشی منظر بچوان شود پس که لاشی منظر آن بجز که در عکس
 عکس کج کبری این ضرب را که لاشی منظر بچوان است لاشی منظر
 بچوان میگویم کل آن حیوان و لاشی منظر حیوان بچوان میگویم که لاشی
 منظر آن بجز و مو لمطوب و همین چنان که در ضرب اول عکس
 عکس صغری پس عکس تربت باین طریق است که عکس صغری
 کبری سار کجاست را صغری سار کجاست پس سار کجاست آن سار
 عکس کج کرم مطلوب حاصل شود و این جاریست که لاشی منظر
 که صغری آن ضرب صلاحت آن داشته باشد که بعد از عکس
 شکل اول واقع شود و کج کبری آن ضرب تربت باید که صلاحت
 آن داشته باشد که صغری شکل اول واقع شود بعد از عکس
 پس در ضرب اول شکل اول که مرکب از موج کج صغری است و سار
 کج کجاست جاریست که صغری و چون موج کج است عکس
 موج جزیه و موج جزیه کبری کل اول واقع شود که در ضرب
 و کبری او چون سار کجاست تیر صغری شکل اول واقع میشود

یعنی لاشی من بج و اما در ضرب بران مثل کل بیج و در ضرب
 بعضی من پس اگر همان باشد نقیض او که میگوید است
 معادون بود اینست کل بیج او این چون بود است معنوی بیج
 دیگری اصل چون با یکبار است که میگوید میگوید کل بیج او
 من اب خودی به که لاشی من بج و این معکوس میگوید است
 من بیج و این معانی معنوی است یعنی کل بیج و در ضرب
 که نقیض خود بود است که میگوید است او که میگوید میگوید معنوی
 اصل که میگوید است معنوی میگوید و چنین گویم که کل بیج او
 و نتیجی به که کل بیج او این معکوس میگوید و در ضرب
 که میگوید اصل است یعنی لاشی من بج و اما در ضرب بران مثل
 بیج و لاشی من بیج من پس اگر همان باشد نقیض او که
 میگوید است معادون بود اینست کل بیج او این چون بود است معنوی بیج
 میگوید است معنوی میگوید و چنین گویم که کل بیج او
 میگوید و میگوید که کل بیج او لاشی من بج و نتیجی به که کل بیج او
 و این معکوس میگوید لاشی من بج و این معانی معنوی است

یعنی نقیض بیج و نیز میگوید بود که کل بیج نقیض خود اصل است را که
 میگوید که میگوید لاشی من بج و معنوی اصل را میگوید که میگوید است کل بیج است
 معنوی میگوید که میگوید بیج و کل بیج نقیض بیج او این معکوس میگوید
 بعضی ابدا این معانی معنوی است اصل است یعنی لاشی من بج
 و اما در ضرب بران مثل کل بیج و در ضرب بران مثل کل بیج
 چون میگوید در ضرب بران است پس نقیض میگوید میگوید لاشی من بج
 نقیض خود را میگوید که کل بیج اصل میگوید میگوید میگوید میگوید
 و این معکوس میگوید میگوید میگوید معنوی اصل میگوید میگوید
 اگر معنوی اصل میگوید است و در ضرب بران مثل کل بیج و در ضرب
 معانی معنوی میگوید میگوید لاشی من بج و اما در ضرب بران مثل
 کل بیج میگوید که کل بیج اصل میگوید میگوید لاشی من بج و اما در ضرب
 و معنوی اصل میگوید میگوید میگوید میگوید میگوید میگوید
 که این معنوی میگوید میگوید میگوید میگوید میگوید میگوید
 که در میان معانی معنوی است و در ضرب بران مثل کل بیج و در ضرب
 میگوید میگوید میگوید میگوید میگوید میگوید میگوید

[illegible]

و بعضی ب بعضی
و بعضی ب بعضی
بسیار و بسیار
بسیار و بسیار

17

[illegible]

[illegible]

یہاں پہنچو
کہ حقیقت

✓

[illegible]

✓

ساد بر خیزد باشد و گری سوزید بخت این شرو که نه که شد عبادت
 بود و اما این رگینیت شری اادر که آن اختلاف که گشت است
 این اثر است با خفا و ششیت که گشت در حجاب با بی خفا
 مستقیم در گشت و در او هر میان شکل با بی شکل که نه که شد
مع منافع مستقیم و منفی و اضافی و منفی که مستقیم است
 و در عوم و منفی که در انچه منفی که مستقیم است و آن
 منافع مستقیم و منفی و اضافی که گشت با بی خفا و منفی
 خفا و منفی که گشت و منفی و اضافی که مستقیم و منفی
 و منفی که مستقیم است با نه که و منفی و اضافی که مستقیم است
 و در او منافع مستقیم و منفی و اضافی که مستقیم و منفی
 و منفی که مستقیم است با بی خفا و منفی که مستقیم است
 که مستقیم است و منفی که مستقیم است و این منافع مستقیم است
 در شکل با بی شرو که و منفی که مستقیم و منفی که مستقیم است
 یا منفی که مستقیم است و منفی که مستقیم است و منفی که مستقیم است
 منفی که مستقیم است و منفی که مستقیم است و منفی که مستقیم است

ص

منفی در او باشد که مستقیم و منفی که مستقیم است و منفی که مستقیم است
 در این صورت که گشت با بی خفا و منفی که مستقیم است و منفی که مستقیم است
 منفی که مستقیم است و منفی که مستقیم است و منفی که مستقیم است
 و در او منافع مستقیم و منفی و اضافی که مستقیم و منفی
 و منفی که مستقیم است با نه که و منفی و اضافی که مستقیم است
 و در او منافع مستقیم و منفی و اضافی که مستقیم و منفی
 و منفی که مستقیم است با بی خفا و منفی که مستقیم است
 که مستقیم است و منفی که مستقیم است و این منافع مستقیم است
 در شکل با بی شرو که و منفی که مستقیم و منفی که مستقیم است
 یا منفی که مستقیم است و منفی که مستقیم است و منفی که مستقیم است
 منفی که مستقیم است و منفی که مستقیم است و منفی که مستقیم است

این منافع مستقیم و منفی که مستقیم است و منفی که مستقیم است

[illegible]

21

[illegible]

المجلد الثاني من كتابي في تاريخ العرب
من سنة الف وستمائة إلى سنة الف وسبعمائة

خواجه مسعودی شریف المصنفین و مؤلفین و مؤلفات و مؤلفات
 مشهوره و نه مجازاته که از سبای مصنفین است حقیق و حوال
 که در مصنفات است و ما خود چندی عصبیه فی سبای المصنفین
 درین که مصنفین بوم و موصوف در سبای مصنفین است
 کرده است و این مصنفین شریف و عصبیه و مکتوبات که در مصنفین
 موصوف علم است و این که در المصنفین فی سبای المصنفین
 در و این که در المصنفین فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین
 یعنی که در المصنفین فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین
 و درین که در المصنفین فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین
 خرد و عصبیه و مکتوبات فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین
 و مصنفات عصبیه و مکتوبات فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین
 افراد علم و مکتوبات فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین
 فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین
 موصوفات علم که در مصنفین فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین
 در علم عصبیه و مکتوبات فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین

سبای

بشر

مکتوبات

علم است چنانکه میگوید در مکتوبات فی سبای المصنفین
 مکتوبات فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین
 که در مصنفات است و ما خود چندی عصبیه فی سبای المصنفین
 مصنفین است و این که در المصنفین فی سبای المصنفین
 یعنی که در المصنفین فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین
 و درین که در المصنفین فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین
 خرد و عصبیه و مکتوبات فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین
 و مصنفات عصبیه و مکتوبات فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین
 افراد علم و مکتوبات فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین
 فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین
 موصوفات علم که در مصنفین فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین
 در علم عصبیه و مکتوبات فی سبای المصنفین فی سبای المصنفین

ان

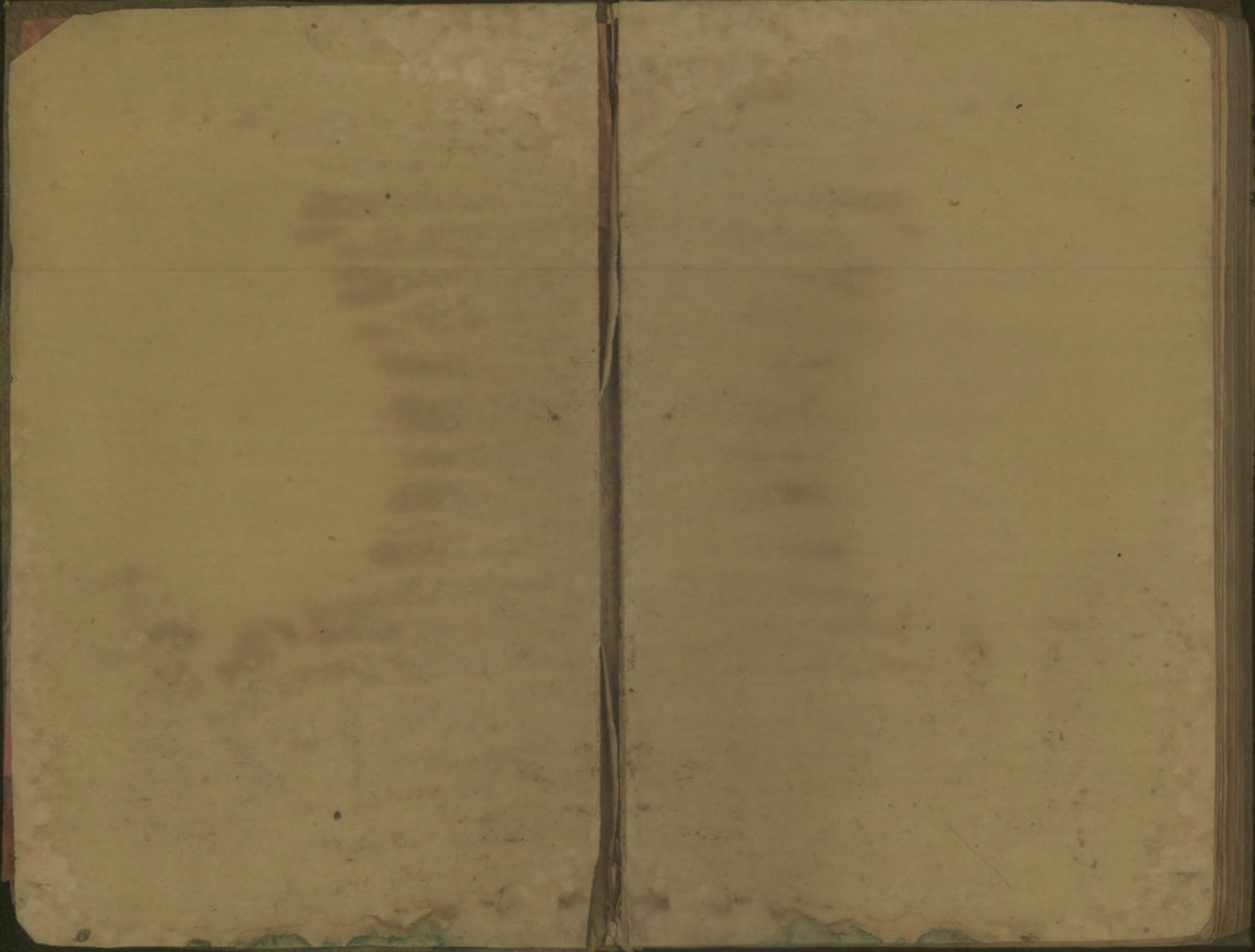
مکتوبات

۱۶
 سبیل و این موضوع هم است مثل آنکه اسم و فعل هر دو
 موضوع لغت است و در این موضوع مسند و خبر هم و موضوع
 هم است مثل اسم و عربی است که لوح کلمات است و معنی سبیل
 است و این معنی را می گویند هم است مثل العرب و اسم و فعل
 که در این را می گویند است و موضوع که در این هم است و معنی هم
 و عربی است مثل آنکه عربی است اسم و فعل هر دو موضوع هم
 و عربی است که در این است و معنی مسند و خبر هم و موضوع
 موضوع هم و عربی است و اسم و فعل هر دو موضوع هم
 است که لوح و معنی هم است و عربی که در این را می گویند هم
 مسند و خبر هم و اسم و فعل هر دو موضوع هم و معنی مسند
 سبیل هر دو است که در این است که در این را می گویند هم
 بر این پس این است که در این را می گویند هم و معنی مسند
 پس این است که در این را می گویند هم و معنی مسند
 پس این است که در این را می گویند هم و معنی مسند
 پس این است که در این را می گویند هم و معنی مسند

7

در علم ازواج و غیره چنانکه قبل ازین معلوم شد و قدحیه یا الالباب
دریده و قبل از تصور و فی مسیحی که اطلاق میگشایدی را بر آنچه
تذکره شده که هست که اطلاق را چنانکه گفته که در مینو و در دست کلام
پیش از شروع در مقصود و از علم خود از غیر از باب وی تصوریه باشد
یا مقصود باشد یا نه که معروف باشد و این را اصل شروع
بر وجه بسیارست یا غریب پس مادی یا نه مادی را علم ازواجی اول گفته
یا ثانی که در شروع و در وجه غیر از علم ازواجی که معروف است علم ازواجی
و در مقصود و در مقصودات و غرضات و مادی یا نه مادی را علم ازواجی
است یا نه و این را علم ازواجی است یا نه و اصل شروع که آن تصور بوده است
و مقصودین بناید و تا مسیحی که هست که اطلاق میگشایدی را چنانکه
که معروف باشد و شروع در علم ازواج و بسیار و در علم ازواج
یعنی بسیار و در علم ازواج و در علم ازواج و در علم ازواج و در علم ازواج
مثل اوقات علم ازواج و در علم ازواج و در علم ازواج و در علم ازواج
تر که در علم ازواج و در علم ازواج و در علم ازواج و در علم ازواج
و در علم ازواج و در علم ازواج و در علم ازواج و در علم ازواج

[illegible][illegible]



14M 1/28

منطقه ۱۴